۲۹۷/۹۵
ف ۳ ۰ ق
کتابخانه مرکزی آستان قدس
۴۸۸۶۰
فصول العلیه
۲۳۹۳۹۵
کتابخانه آستانه قدس مشهد
شماره ثبت ۲۳۹۳۹۵
تاریخ

هذا کتاب مستطاب

فصول العلیة در مناقب مرتضویه علیه الاف الثناء والتحیة در دار الخلافة

طهران بن بور طبع آراسته شد

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۹۷۰
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱ ف ۷۷۳ ق ۱۳۳۲
سرشناسه: قمی، عباس، ۱۲۵۴ـ۱۳۱۹.
عنوان قراردادی:
عنوان: الفصول العلیة فی المناقب المرتضویة
کاتب: محمدباقر تاجر قمی تاریخ کتابت:
محل نشر: تهران ناشر: مطبعه سید مرتضی تاریخ نشر: ۱۳۳۲ ق
صفحه شمار: ۱۳۳ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: عربی و فارسی ابعاد: ۱۰/۵ × ۱۷/۵ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات: نامعلوم تاریخ ثبت:
یادداشتها: عنوان دیگر: فصول العلیة در بیان مناقب و فضایل امیرالمؤمنین علیه‌السلام.
موضوع(ها): ۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ق. ـ فضایل. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول
شناسه(های) افزوده: الف. تاجر قمی، محمدباقر، کاتب. ب. عنوان.
فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: ۸۱/۲/۲

٣٩٧/٩٥
و ٥٠/١٣ ق
کتابخانه مرکزی آستان قدس
٤٨٨٦٠١
فصول العلیه
٢٣٩٣٩٥
کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ٢٣٩٣٩٥
تاریخ

هذا
کتاب
مستطاب

فصول
العلیه در مناقب
مرتضویه علیه الاف
الثناء والتحیة در
دار الخلافه

طهران
بزیور طبع
آراسته شد

سازمان کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
آستان قدس رضوی

اسم کتاب فصول العلیه فی مناقب المرتضویه
مولف عباس قمی
موضوع ائمه اثنی عشر زبان عرب
سال چاپ ١٣٣٢ ق محل چاپ تهران
شماره عمومی ٩٧٥ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری تاریخ
طول ١٧/٥ عرض ١٠/٥ شماره صفحات ١٣٥ ص
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات ....

۲۹۷/۹۵
کتابخانه مرکزی آستان قدس
۵۰۲۳ و
٤٨٨٦٠١
فصول العلیه
۲۳۹۳۹۵

هذا
کتاب
مستطاب

فصول
العلیه در مناقب
مرتضویه علیه الاف
الثناء و التحیة در
دار الخلافة

طهران
بن یوسف طبع
آراسته شد

شماره ثبت ۲۳۹۳۹۵

۱۵

امام
موضوع ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - مدایح و مناقب

وقفی/ خریداری .... تاریخ ....

طول ۱۷/۵ عرض ۱۰/۵ شماره صفحات ۱۳۵ ص

مصور ☐ درسي ☐ گراوري ☐ افست ☐

ملاحظات ....

الفصول العلية في المناقب المرتضوية

علیه سلام و تحیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی تواتر الآئه المتجلی بخلقه لخلیقته والظاهر
لقلوبهم بحجته والصلوة علی محمد سید بریته وبشیر
رحمته وعلی الاصفیاء من عترته سیما ابن عمه و
زوج ابنته وشجاع شمسه وباب مدینته صلوات الله
علیهما وآلهما ما اتصل الغد بامسه والیوم بلیلته
وبعد چنین گوید این فقیر بی بضاعت و
متمسک مقدس شاه ولایت عباس بن محمد رضا القمی
ختم الله لهما بالحسنی والسعادة که این وجیزه ایست مشتمل
بر چند فصل و هر فصلی مشتمل بر فضیلتی امیر نحل و سائر

وکثرة نعمه

ازمنها

و ب

در بیان فضیلت امیر المؤمنین ع

عرب یعسوب الدین والانزع البطین مولانا الامام امیر
المؤمنین الذی کناه رسول الله صلی الله علیه و
علی عترته ما طلع نجم وغاب انا وجمیع من فوق التراب
فدا التراب نعل ابی تراب امام مدحه ذکری ودأبی
وقلبی نحوه ما عشت صب هدیه کردم آن را بخدمت
برادران مؤمنین و شیعیان حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه و رجا واثق که این داعی را از دعا فراموش نفرمایند
و در وقت امکان آن را بطبع برسانند تا نفعش عام و ذخیره
باقی وانیم مر کثیر الانام گردد همانا روایت شده از رسول
خدا صلی الله علیه و آله هر که بنویسد فضیلتی از فضایل علی
ابیطالب علیه السلام را پیوسته ملائکه از برای او استغفار
کنند مادامیکه از آن نوشته نشانی بوده باشد و هم فرمود که کسی
نظر افکند بآن نوشته که در فضایل آنحضرت بنام فرزند خداوند
از برای او آن گناهی را که بچشم خویش مرتکب شده ولکن بر اهل
علم و اطلاع مخفی نیست که فضایل امیر المؤمنین علی علیه السلام هیچ
بیان و زبان برنیاید و در هیچ باب و کتاب درنگنجد بلکه ملائکه
سموات ادراک آن در جات ونتوانند کرد علی را قدر و منقبه

بابی تراب

د

که هر کس خویشرا بهتر شناسد و فی الحقیقة فضایل آن
حضرت را احصا نمودن آب دریا را بغرف پیمودن است و
در احادیث وارد شده که ما تمام کلمات پروردگاریم ذکر فضایل
ما را احصا نمیتوان کرد کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری و بهمین ملاحظه این حقیر را
قابل را جرأت نبود که قلم بر دست گیرم و در اینمقام باین اختصار
اقتصار کنم لکن چون امیر المؤمنین ع معدن کرم و فتوت
است امید است که قرائت بخشاید و این مختصر خدمت را قبول فرماید
ان الهدایا علی مقدار مهدیها **فصل** بدانکه در زمانی
که معویة بن ابی سفیان مسلط بر مردم شد بسفر حج رفت
چون بمدینه وارد شد فرمان کرد تا منادی در کوچه و بازار
مدینه ندا در داد که از عهده معویه و امان او بیرون است کسیکه
در مناقب علی ع و فضیلت اهلبیت و حدیثی روایت کند و منشور
کردند تا هر مکانی که خطیب بر منبر بالا رود العیاذ بالله علی علیه السلام را
لعن فرستد و بالجمله معویه از مدینه بجانب مکه کوچ داد و بعد
از فراغ از حج بشام برگشت و بر تشیید قواعد پادشاهی خویش
و تمهید تباهی شیعه امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرداخت

و در نسخه واحده بر تمام بلدان و امصار بجانب حکام و
عمال منشور کرد که نام دوستان علی و محبین او را از
دیوان عطایا محو کنند و ایشانرا قتل و قمع کنند و هم نوشت
که هر کس را بمحبت آن حضرت متهم سازند اگر چه راست و از نباشد
بمجرد تهمت او را بکشند و سر از تنش بردارند چون این حکم
از معویه پراکنده شد عمال و حکام او بقتل و غارت شیعیان
پرداختند بسیار کسرا بتهمت گمان بقتل رسانیدند و خانه
های ایشانرا خراب کردند چنان کار بر شیعیان علی ع تنگ شد
که اگر شیعه خواست با رفیق موافق سخنی گوید او را بسرای خویش
میبرد و از پس حجابها نشسته و بر روی خادم و مملوک نیز در
می بست آنگاه او را بقسمهای مغلظه سوگند میداد که راز
مکنون خیمه سر بیرون نیفکند پس با تمام وحشت و خشیت
حدیثی روایت میکرد و اگر محدثی حدیثی میخواست از امیر المؤمنین
نقل کند جرأت ذکر نام او را نداشت میگفت حدیث کرد مرا
مردی از قریش یا میگفت مردی از اصحاب رسول یا اینکه حدثنی
ابو زینب و امثال این کنایات که کس نفهمد و چنان
کار سخت شد بر شیعه که فضایل امیر المؤمنین را اکثر مطلع

بودند جرات ذکر آن نداشتند تا بحدی که عبد الله بن شداد
لیثی که از اصحاب آنجناب بود پیوسته تمنی میکرد و میگفت
که مرا آرزو است که یکروز مرا اذن دهند که من در مجمعی
از مردم برآیم و از صبح تا شام در فضایل علی علیه السلام سخن
گویم آنوقت مرا گردن بزنند پیوسته در زمان بنی امیه این امر
شدت گرفت و کار بدین گونه هی رفت تا فقراء دنیا کار و فقهاء
دنیاپرست احادیث کثیره در فضیلت بنی امیه و اسلاف
ایشان وضع کردند و امیرالمؤمنین و اهلبیت طاهره او را
هدف بهتان و تهمت ساختند والعیاذ بالله میگفتند اللهم
ان اباتراب الحد فی دینک و صد عن سبیلک الخ و
امثال این کلمات اگرچه در زمان عمر بن عبد العزیز سب آن
حضرت از میان خطبه‌ها برداشته شد اما بالکلیه از بین مردم
برداشته نشد و مردم ببغض آنحضرت تربیت شده بودند و بسب
آنجناب عادت کرده بودند اهل حران میگفتند لا صلوة
الا بلعن ابی تراب و شیعیان علی را در هیچ از زمین ایمنی نبود بر موضعی
جان و مال ترسنده و در پست و بلند زمین پراکنده بودند
و اکثر ایشان یهودی و نصرانی گفتن بهتر از این بود که او را شیعه

ع

علی گویند و شرح این داستان طویل است و مقام را
گنجایش نقل نیست و با این حال چندان از فضایل آنجناب
نقل شد که خافقین را پر کرد گویند وقتی از خلیل بن احمد
عروضی در خواستند که فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام
گوید گفت چه بگویم در حق کسیکه دوستان او مخفی و کتمان
کردند فضایل او را بجهة تقیه و ترس از اعدا و دشمنانش
سعی کردند در اخفای فضایلش از روی حسد و بغضا
و با اینکه دوست و دشمن فضایل او را پنهان کردند باز هم
چندان از فضایل او ظاهر شد که مشرق و مغرب را پر کرد
فقیر گوید که فرمایش خلیل رضوان الله علیه در کمال متانت
است و این از خوارق عادات بلکه از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام
است و لکن نباید با این حال فضیلتی از آنجناب نقل نشود و نور او
خاموش شود بلکه باید مناقب مثالب موضوعه منتشر گردد
تا آنکه فضایل و مناقب و مشرق و مغرب عالم را مملو کند جمهور
مردم و کافه ناس از دوست و دشمن قهراً مدح او را گویند
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا
ان یتم نوره و لو کره الکافرون در خبر است که شبی

منصور

منصور دوانیقی سلیمان اعمش را طلبید اعمش چون وارد
شد منصور او را گفت نزدیک من بیا اعمش چون نزدیک
منصور نشست منصور بوی حنوط از او شنید گفت
راست بگو والا ترا بر دار خواهم کشید این بوی
حنوط چیست گفت چون پیک تو آمد و مرا طلبید اشت من
با خود خیال کردم که شما مرا طلب میکنی از من حدیثی در فضیلت
علی علیه السلام بپرسی و من اگر نقل کنم مرا خواهی کشت لاجرم
تهیه مرگ خود دیدم و وصیت خود را نوشتم غسل و حنوط
کردم و بخدمت آمدم منصور گفت ای سلیمان چند حدیث
در فضیلت علی ع روایت میکنی گفت گفتم مقدار کمی گفت
چه قدر گفتم ده هزار و زیادتر گفت والله من برای تو یک
حدیثی در فضایل علی علیه السلام بگویم که از عظمت آن احادیث
خود را فراموش کنی آنوقت منصور شروع کرد در نقل فضیلت
امیر المؤمنین علیه السلام و آن حدیث را شیخ صدوق و دیگران
بطرق متعدد روایت کرده اند و هم **در خبر است**
که روزی هرون رشید علمای بغداد را جمع کرد از جمله محمد بن
ادریس شافعی و محمد بن حسن شیبانی فقیه و ابو یوسف

واقدی و امثال ایشان بودند و مجلس مملو بود از ایشان
هرون از شافعی پرسید که یا ابن عم چه قدر حدیث در فضایل
علی علیه السلام روایت میکنی گفت چهار صد حدیث و بیشتر گفت
راست بگو از من نترس گفت پانصد و زیادتر هرون روی
کرد بمحمد بن حسن گفت تو چه قدر روایت میکنی از فضایل علی
گفت هزار حدیث یا بیشتر پس روی کرد بابی یوسف و گفت تو
چه مقدار از فضایل علی علیه السلام میدانی خبر ده مرا گفت یا
امیر المؤمنین اگر ترس نبود روایات ما در فضایل علی علیه السلام
زیاده از آنست که احصا شود گفت از که میترسی گفت از تو
و حکام و عمال و اصحاب تو گفت تو در امانی خبر بده و مترس گفت
آنچه من میدانم از فضایل آن حضرت پانزده هزار خبر مسند است
و پانزده هزار حدیث مرسل پس هرون رو کرد بواقدی
و گفت تو چه مقدار میدانی از فضایل علی علیه السلام واقدی مثل
ابی یوسف خبر داد پس هرون گفت ولکن من فضیلتی از آن
حضرت دیدم بچشم خود که بزرگتر است از آنچه شماها در
فضایل علی علیه السلام نقل میکنید پس نقل کرد حکایت آن
خطیب دمشقی را که دشمن علی علیه السلام بود و با حضرت ناسزا

میگفتند و سد شدن او را امثال این احادیث در کتب
فضایل بسیار است ابن شهر اشوب روایت کرده که اعرابیه را
در مسجد کوفه دید که میگفت ای آنکسیکه مشهوری در
اسمانها و مشهوری در اخوت سلاطین جور و جبابره
زمان همت بر آن گماشتند که نور ترا خاموش کنند خدا نخ
خواست و رونق (شعاع) ترا زیاد تر گردانید باو گفتند از این کلمات
چه کسرا قصد کرده گفت امیر المؤمنین علیه السلام را این بگفت
و از دیده ها غایب گشت و هم روایات مستفیضه از شعبی روایت
شده که میگفت پیوسته میشنیدم که خطباء بنی امیه بر منابر
سب امیر المؤمنین میکردند و از برای آنحضرت ناسزا میـ
گفتند با اینحال گویا کسی بازوی آنجناب را گرفته باسمان بالا میـ
برد و رفعت و مرتبه او را ظاهر مینمود و نیز میشنیدم که (دیگر)
پیوسته مدایح و مناقب اسلاف و گذشتگان خویش را بیان
نمودند و چنان مینمود که مرداری را بر مردم مینمودند و جیفه
را ظاهر میکردند یعنی هرچه مدح و خوبی گذشتگان
خود میکردند بدبوی و عفونت آنها (ظاهر) بیشتر میشد و دیگری
گفته که بنی امیه از امیر المؤمنین به ابو تراب تعبیر میکردند

میکردند برای استهزاء و تنقیص آنحضرت و لکن مثل آن
بود که بر آن حضرت حلی و حلل میپوشانیدند و آن بزرگوار
را زینت میدادند یا اَبَا الحَسَنِ بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی توئی آنکس
که دوست و دشمن بذکر مدایحت رطب اللسان و عذب البیان گشته
شَهِدَ الأَنَامُ بِفَضْلِهِ حَتَّى العِدَى   وَالفَضْلُ مَا شَهِدَتْ
بِهِ الأَعْدَاءُ   **فصل** شیخ عماد الدین طبری در بشارة
المصطفی از شریک قاضی روایت کرده که من در هنگام مرض
موت سلیمان اعمش حاضر بودم که ناگاه ابن ابی لیلی و ابن شبرمه
و ابو حنیفه بعیادت او آمدند ابو حنیفه رو کرد بجانب اعمش و گفت
ای سلیمان از خدا بترس و بدانکه تو در اول روز از ایام آخرت و
آخر روز از ایام دنیا میباشی و تو احادیثی در فضایل علی علیه السلام
روایت کردهٔ که اگر نقل نمیکردی بهتر بود سلیمان گفت از برای
مثل این حرف را بمن میزنی اقعدونی سندونی گفت مرا بنشانید
در جای خود تکیه دهید پس از آن رو کرد با بو حنیفه و گفت ای
ابو حنیفه حدیث کرد از برای من ابو المتوکل ناجی از ابو سعید خدری
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود خدا
عز و جل فرماید بمن و علی بن ابی طالب داخل کنید در بهشت هر که

شما را دوست داشته و داخل آتش کنید هر که شما را دشمن
داشته و اشاره است بهمین قول خدای عز و جل القیا فی
جهنم کل کفار عنید ابو حنیفه با رفقای خود گفت بر
خیزید و برویم که دیگر صحبت تو از این برها محوا هذا ورد قلت
و لنعم ما قال الصاحب بن عباد او المتنبی کما نسب الیه القاضی نور الله
فی معنی حدیث انا قسیم الجنة و النار
ابا حسن لو کان حبک مدخلی جهنم کان الفوز عندی جحیمها
فکیف یخاف النار من کان موقنا بان امیر المؤمنین قسیمها
از جماعتی از
صلحای نجف اشرف نقل شده که کسی در خواب دید که از هر قبری
که در بلده طیبه نجف است چه در شهر و چه در بیرون ریسمانی
کشیده بقبه مطهر حضرت حبل الله المتین امیر المؤمنین صلوات
علیه و آله پس این اشعار را انشاد کرد
اذا مت فادفنی الی جنب حیدر ابی شبر اکرم به و شبیر
فلست اخاف النار عند جواره و لا اتقی من منکر و نکیر
فعار علی حامی الحمی و هو فی الحمی اذا ضل فی البیداء عقال بعیر
فصل
نقل است که یکی از سلاطین آل عثمان که نامش سلطان مراد یا سلطان
سلیمان بوده وقتی توجه نمود بزیارت نجف اشرف چون نزد

قبه منوره حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پیدا شد یکی از
وزرا که در باطن شیعه مذهب بود پیاده شد سلطان سبب پیاده
شدن او را پرسید گفت بجهت احترام صاحب قبر که او یکی
از خلفای راشدین است سلطان گفت من هم بجهت احترام
او پیاده میشوم یکی از ناصبی ها که در خدمت سلطان بود گفت
اگر علی خلیفه بوده تو نیز خلیفه و والی مسلمانان میباشی و
احترام زنده بالاتر و بیشتر است از احترام میت سلطان مردد
شد در عزم خویش گفت تفال میزنیم بکتاب خدای تعالی چون
قران را گشودند این آیه در اول صفحه در آمد فاخلع نعلیک
انک بالواد المقدس طوی سلطان چون این آیه را دید که
حاصل معنیش اینست که بکن نعلین خود را از پای خود بدرستی
که بوادی مقدس طوی میباشی و قدم در وادی پاک و پاکیزه
نهاده سلطان فورا پیاده شد و امر کرد آن ناصبی را گردن زدند
آن وقت این دو شعر را قرائت کرد
تزاحم تیجان الملوک ببابه و یکثر عند الاستلام ازدحامها
اذا ما راته من بعید ترجلت و ان هی لم تفعل ترجل هامها
و این دو شعر را جماعتی تخمیس نموده
اند از جمله علامه طباطبائی سید بحر العلوم فرموده است

تطوف ملوك الارض حول جنابه وتسعى لكي تحظى بلثم ترابه
فكان كبيت الله بيت علائه تزاحم تيجان الملوك ببابه
ويكثر عند الاستلام ازدحامها
اناه ملوك الارض طوعا وامّلت مليكا سحاب الفضل منه
تهللت ومهما دنت زادت خضوعا به علمت اذا ما دانه
من بعيد ترجلت وان هي لم تفعل تجدلها مها ومادح
اهل البيت بالقلب واللسان المؤيد بروح القدس عظيم
الشان جناب مولى كاظم ازدی عليه الرحمة والرضوان نيز اين دو
بيت را تخميس نموده و فرموده وقد زهر قدما شمس العلى كقبابه
وجهه دار الملك دون عتابه المقتوه مع عظم وسع رحابه
تزاحم الخ بباطنه آيات وحي تنزلت وسل واملاك به
تدرت سلك لذا السلاطين لديه تذللت اذا ما دانه
الخ فضل ابن ابى الحديد كه يكى از شيوخ معتزله و از
ائمه سنيه است هفت قصيده در مدح و منقبت امير المؤمنين ع
گفته كه معروف است بالقصايد السبع و سيد اجل سيد محمد صاحب
مدارك و نجم الائمه شارح رضى استرابادی امامی آن را شرح
فرموده اند و يكى از آن قصايدش را بر ضريح مقدس امير المؤمنين
نوشته اند و آن هشتاد بيت است و چند شعر از آن در مصيبت

اشعار ابن ابى الحديد در مدح على

امام حسين ع است و من ده شعر از آن قصيده را كه مشتمل
بر چند منقبت عظيمه است در اينجا ذكر ميكنم قال
ولقد احاد يا من له ردت ذكاء ولم يفز بنظيرها
من قبل الا يوشع يا هازم الاحزاب لا يثنيه عن خوض
الحمام مدجج ومدرع يا قالع الباب التى عن هزها عجزت
اكف اربعون واربع لولا حدوثك قلت انك جاعل الارواح
فى الاشباح والمستنزع لولا مماتك قلت انك باسط الارزاق
تقدر فى العطاء وتوسع ما العالم العلوى الا تربة فيها
لجثتك الشريفة مضجع ما الدهر الا عبدك القن الذى
بنفوذ امرك فى البرية مولع والله لولا حيدر ما كانت الدنيا
ولا جمع البرية مجمع واليه فى يوم المعاد حسابنا وهو
الملاذ لنا غدا والمفزع ورأيت دين الاعتزال واننى
اهوى لاجلك كل من يتشيع ونيز ابن ابى الحديد در قصيده
فتح مكه گفته فيا رتبة لو شئت ان تلمس السهى بها
لم يكن ها رمته متعذرا وما قدميه ای قدم وطئتما و
مقام قمتما فيه نورا فليس سواء بعدها بمعظم ولا الذات
مسجودا لها ومعفرا در اين چند شعر اشاره كرده بان فضيلت

مقصد دهر الذی عشو كالمرد

که بطرق متعدده روایت شده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام
پا بر دوش مقدس پیغمبر نهاده و بر بام کعبه رفت و بتها
بر زمین افکند و درهم شکست و شعرا این منقبت را در شعر
عربی و فارسی ایراد کرده اند حسان بن ثابت یا ابونواس گفته

قیل لی قل فی علی مدحة	ذکرها یخمد نارا موصدة
قلت لا اقدم فی مدح امرء	حار ذو اللب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا	لیلة المعراج لما صعده
وضع الله علی کتفی یدا	فاحس القلب ان قد برده
وعلی واضع اقدامه	فی محل وضع الله یده

پس ابن ابی الحدید شروع کرد در قصه حنین و شکست
رسول خدا بواسطه چشم زخم ابوبکر که تعجب کرد از کثرت
لشکر آن حضرت و اشاره کرد بفرار او و مدح علی علیه السلام

ولیس بنکر فی حنین فراره   ففی احد قد فر خوفا و خیبرا
رویدک ان المجد حلو لطاعم   غریب فان مارسته ذقت ممقرا
وما کل من رام المعالی تحملت   مناکبه منها الرکام الکنهورا
تنح عن العلیاء یسحب ذیلها   همام تردی بالعلی وتازرا
فتی لم یعرق فیه تیم بن مرة   ولا عبد اللات الخبیثة اعصرا

ولا کان

ولا کان معزولا غداة براءة   ولا عن صلوة ام فیها مؤخرا
ولا کان فی بعث ابن زید مؤمرا   علیه فاضحی لابن زید مؤمرا
ولا کان یوم الغار یهفو جنانه   حذارا ولا یوم العریش تسترا
امام هدی بالقرص آثر فاقتضی   له القرص رد القرص ابیض ازهرا

ابن ابی الحدید میگوید که فرار ابوبکر در حنین عجبی نیست
و این شیوه و عادت او بوده چنانچه در احد و خیبر نیز فرار
کرد و در قصیده فتح خیبر میگوید وما انس لا انس
اللذین تقدما وفرهما والفر قد علما حوب وللرایة
العظمی وقد ذهبا بها ملابس ذل فوقها وجلابیب عذرتکما
ان الحمام لمبغض وان بقاء النفس للنفس محبوب یعنی ای مخبر را
فراموش نمایم این مطلب را فراموش نمینمایم که آن دو نفر
تقدم جستند بحرب و فرار کردند از جهاد و حال آنکه می
دانستند فرار از جهاد از کناهان موبقه است و هم فراموش
نمیکنم که رایت بزرگ رسول را حمل کردند و بجنگ بردند
اما لباس مذلت و جلباب عار بر آن پوشانیدند بسبب فرار از
حرب پس عذر میخواهد از ایشان که باکی نیست هر کس مرگ
را دشمن دارد و طالب حیوة خویش است یعنی آنکس که دیگرا

ک

۲۳۹۳۹۵ ~~۳۲۰~~۳۹۵۲

در شرح کلمات ابن ابی الحدید

که میفرماید والله لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بثدی
امه وان شخص دیگر است که میفرماید انا الموت
المميت خواض المنيات پس ابن ابی الحدید با ابوبکر میگوید
آهسته برو و بحال خود باش که قصد مرتبه عالیه نمود نتواند
تحمل سنگینی بار آن نماید دور شو از این خیال تا چه مرتبه عالیه
بگذار زیادتر از اندازه قدم گذارد آن بزرگوار دیگر از علو و مجد رداء
وازار کرده آنجوانمرد دیگر را که تیم بن مره داد و نسبت مراد بشر
از تیم بن مرة جد ابوبکر است که معروف بدنائت و پستی میباشند
و از برای ایشان رتبه و شرفی نیست بتصدیق خواهان ایشان
چنانچه عمیر بن الاهلب الضبی که از انصار و یاوران عایشه
در حرب جمل در وقت مرگ خود می خواند لَقَدْ اَوْرَدْتُنَا حَوْمَةَ
الْمَوْتِ اُمَّنَا فَلَمْ تَنْصَرِفْ اِلّا وَنَحْنُ رِوَاءُ اَطَعْنَا بَنِي تَيْمٍ لِشِقْوَةِ
جَدِّنَا وَمَا تَيْمٌ اِلّا اَعْبُدٌ وَاِمَاءُ وابن ابی الحدید در تقریر کلمات خود
فرماید در مدح امیر المؤمنین ع که گویا با ابوبکر است میگوید مجد
بزرگواری برای آن بزرگوار نیست که هیچ گاه بت لات پرستش
نکرد و تمام اهل سنت قبول دارند که امیر المؤمنین هیچ وقت بت
سجده نکرد و لهذا هر گاه اسم انجناب را میبرند کرم الله وجهه گویند

عزل ابوبکر از برائت

و شیخ اذری چه خوب فرموده در حق علی علیه السلام لَكَ
فِي مُرْتَقَى الْعُلَى وَالْعَوَالِي دَرَجَاتٌ لَا يُرْتَقَى اَدْنَاهَا
اَيْنَ مَغْنَاكَ مِنْ مَعَالِي اُنَاسٍ كَانَ مَعْبُودُهَا اتِّبَاعَ هَوَاهَا
و آن جوانمرد دیگر در بردن آیات برائة معزول نشد بجلادت
تو که پیغمبر آیات را اول بتو داد که برای مکه و بر کفار
مکه بخوانی چون از مدینه بیرون رفتی جبرئیل نازل شد
بر آنحضرت که باید اداء این امر بدست تو یا مرد دیگر که هم از اهل
تو باشد که مراد علی علیه السلام بود پس آنحضرت علی را فرستاد
که آیات را از تو بگیرد و ترا معزول کرد و فرمود من
ترا معزول نکردم بلکه از آسمان امر عزل تو آمد و باز میفرماید
آن جوانمرد دیگر رسولخدا او را از مرتبه امامت جماعت عقب
نکرد مرادش ابوبکر است که چون رسولخدا مرضش
شدید شد و بلال آمد الصلوة گفت آنجناب فرمود من حالم
مقتضی آمدن بمسجد نیست یکی از شماها جلو بایستند با او نماز
بخوانید عایشه گفت پدرم ابوبکر را بگوئید در محراب بایستد و
حفصه گفت پدرم عمر را بگوئید ابوبکر بعجله رفت در محراب
ایستاد تکبیر نماز گفت و مردم هم در عقب او صف بستند

عزل ابوبکر از نماز جماعت

رسول خدا بجهت آنکه مبادا ابوبکر این امامت را دست آویز
خود کند و بعدها در خلافت طمع بندد فرمود مرا بمسجد ببرید
امیر المؤمنین ع و فضل بن عباس زیر بغلهای آنحضرت
را گرفتند و آنجناب را بمسجد بردند در حالیکه از ضعف
پاهای خود را بزمین میکشید و قوه راه رفتن نداشت پس
با دست اشاره کرد ابوبکر را از محراب پس کرد و خود آن
جناب نماز مختصری گذاشت و ابوبکر و عمر را فرمان
داد که از مدینه بیرون روند و تجهیز جیش اسامة بن زید
نمایند و لعنت فرمود آنکه تخلف از جیش کند هنوز اسامة
از جرف حرکت نکرده بود که رسول خدا وفات فرمود
ابوبکر امیر شد بر امیر خود که اسامة بن زید باشد و ابن ابی
الحدید در شعر خود ولا کان فی بعث ابن زید اشاره بهمین
مطلب کرده و باز میگوید آن جوانمرد یکه تو بودی در روز غار که دلش
از ترس در طپش و خفقان باشد و نه در روز بدر در زیر
سایبان بنشیند و از ترس خود را ظاهر نکند بلکه آن جوان
مرد پنهان کرامت کرد در وقتیکه رسول خدا ص بغار تشریف برد
در جای رسول خدا خوابید و بحکم والجود بالنفس اقصی غایة

خوابیدن علی ع در جای پیغمبر

الجود جان خود را فدای پسر عم خود رسول خدا ص نمود شمشیر
هاے برهنه کفار قریش را بجان خود خرید ابوبکر با رسول
خدا ص بغار رفت لکن از ترس آنکه مبادا کفار بجستجوی پیغمبر
بغار بیایند چندان در حزن و غم شد که طپش قلب او را
عارض شد و رسول خدا او را فرمود که لا تحزن ان الله
معنا و در روز بدر از ترس کفار قریش در سایبان عریش
نشسته بود امیر المؤمنین ع در دریای حرب غوطه میخورد و
پیوسته پیکر ابطال را بخاک هلاک میافکند تا آنکه بضرب
شمشیر او رؤسای قریش کشته شدند و فتح از برای رسول خدا
صلی الله علیه و آله واقع شد شیخ ازری بمضمون همین شعر
کرده در اینجا که فرموده أهذا من راق فی فراش المصطفی
لیسمع العدی وبراها یعنی ابوبکر پنهان شده بود در سایه
سایبان هنگامیکه سایه افکنده بود بر سر شجاعان نیزه
های خطی یعنی مشغول جنگ بودند و مقاتله مینمودند
أهو المختفی بظل عریش حیث ظل الکماة کان قناها
پس ابن ابی الحدید گفته آن جوانمرد یکه رداء آزاد مجد و
بزرگواری را بر خود پوشید آن امام هدایت کننده امت که

ایثار نمود و قرص نان خود را بمسکین و یتیم و اسیر داد در عوض
آن قرص نان قرص خورشید نورانی در آسمان برای او برگشت
و ابن ابی الحدید این مضمون را از شعر ابن بقا شاعر اخذ کرده است
چنانچه در شرح نهج گفته و آن شعر اینست جاد بالقرص و
الطوی ملء جنبیه وعاف الطعام وهو سغوب
فاعاد القرص المنیر علیه القرص و المقرض الکرام کسوب
گویند که حضرت امیر المؤمنین ع سقایت نخلی فرمود در
عوض یکمد از جو پس آن را دستاس کرد و نان پختند چون خواست
بر آن افطار فرماید سائلی بر در خانه آمد آنحضرت نانش را
بسائل داد و شب گرسنه خوابید و شاعر گفته که بخشش کرد
قرص نان خود بسائل در حالی که از گرسنگی پهلوهای نازنینش
بر هم بود و کراهت داشت از خوردن طعام بملاحظه سائل
با آنکه گرسنه بود پس چون قرص نان بسائل داد در عوض
قرص نورانی خورشید برای او باسمان برگشت و قرض دهنده
کریم کسب کننده است و احتمال دارد که این شعر اشاره باشد بفضیلتی
که در فصل دیگر ذکر خواهم کرد انشاء الله تعالی اینک من بجهت تائید اشعار
ابن ابی الحدید چند شعر از شیخ آذری علیه الرحمه نقل نمایم

قال و لله دره و علی الله بره ای مرهم من الفخار یدیهما
وحلیتا اصابه شیماها ای کر و مر و لواها فله
و دقت لهما ایماها ان یکونا لزعیمهم اسبق باس
فای الفرائس افترساها کیف لم یظفروا و لو بجریح
و ای اللیث جمة جرحاها ان یکن فیهما شجاع قدم
فلماذا فی الدین مابدلاها ذخراها المنکر و نکیر
ام لاجیاد مالک ذخراها

فصل عبدالله بن
مسعود روایت کرده است که در یکی از شبها رسول
خدا صلی الله علیه و آله از نماز شام و خفتن فارغ شد
مردی از میان صفوف برخواست و گفت ایها جر انصارم
مردی غریبم و بی هیچ چیز قدرت ندارم مرا طعامی ده حضرت رسول
گفت ای درویش ذکر غریب مکن که دل مرا اندوهگین ساختی
پس از آن فرمود که غریبان چهارند اول مسجدیکه در میان قومی
باشد که در آنجا نماز نگذارند دوم مصحفی که در خانه باشد
و مردم آن خانه از آن تلاوت نکنند سیم عالمی که در میان
جماعتی باشد و ایشان تفقد او نکنند و مسائل دین از
او نپرسند چهارم مردی از اهل اسلام که در میان کفار

اسیر باشد پس فرمود که کیست که مؤونت این مرد کفایت کند
تا در فردوس اعلی او را جای دهند حضرت امیر المؤمنین ع
برخاست و دست سائل بگرفت و بحجرهٔ طاهرهٔ حضرت فاطمه
زهراء صلوات الله علیها در آورد و گفت ای دختر رسول
خدا اندکی در این مهمان نظری کن گفت یا ابن عم طعام در
خانه اندک است حسن و حسین که همراه اند و شما نیز روزه
داشته اید آن طعام یک کس را بیش کفایت نکند فرمود
آن را حاضر کن و بروایت دیگر است که فرمود نوّمی الصبیة
بچه گان را بخواب کن پس فاطمه ع طعام پیش آورد حضرت
امیر ع آن طعام را پیش مهمان نهاد و با خود گفت که اگر من
طعام بخورم مهمان را کافی نباشد اگر نخورم سبب انفعال
مهمان شود پس دست دراز کرد و چنان نمود که اصلاح
چراغ میکنم و آن را بنشانید فاطمه را گفت که در روشن
کردن چراغ تعلل کن تا از خوردن طعام فارغ شود و
خود دهان مبارک می جنبانید تا مهمان تصور کند که طعام
میخورد و چون مهمان از خوردن طعام فارغ شد حضرت
فاطمه ع چراغ را آورد چون حضرت امیر المؤمنین ع نظر کرد

دید که طعام همچنین برجا است فرمود که ای درویش
چرا طعام نمیخوری گفت سیر شدم پس حضرت امیر ع و
فاطمه و حسنین علیهم السلام و فضه هم سیر شدند از آن طعام
خوردند هنوز باقی بود روز دیگر که آنحضرت نزد رسول ص
آمد پیغمبر گفت یا علی دیشب چون گذرانیدی فرمود بخیر و
خوبی پس آنجناب ع حکایت چراغ نشانیدن و طعام نیز
خوردن و چنان نمودن که طعام می خورد و برکت یافتن
طعام تمام با امیر المؤمنین ع باز گفت حضرت امیر ع گفت
که شما را اعلام کرد یا رسول الله فرمود جبرئیل نزد
من آمد و این خبر داد و این آیه آورد و یؤثرون علی انفسهم
و لو کان بهم خصاصة و فقیر گوید که با این مضمون
روایات بطرق کثیره از شیعه و سنی نقل شده است و
شعرا آن را بشعر در آورده اند سید حمیری گفته

قائل للنبي اني غريب ‖ جائع قد اتيتكم مستجير
فبكى المصطفى وقال غريب ‖ لا تكن للغريب عنده ذكورا
من يضيف الغريب قال علي ‖ انا للضيف فانطلق بها
جوّا ابنة العم عندنا شيء ‖ فاجابت اراه شيئا يسيرا

حکایت حاجی جواد

كَفى بِرٍّ قالَ اضعير فَإنَّ الله قَدْ يَجْعَلُ القَليلَ كَثيرا
شَيئاً طَفى المِصْباحَ كَى لا يَراني فَاَخلى طَعامَهُ مَوفورا
جاهِدٌ يَلْمِطُ الأَصابِعَ وَالضَيفُ يَراهُ اِلَى الطَعامِ مُشيرا
عَجِبَتْ مِنْكُم مَلائِكَةُ الله وَاَرضَيتُم اللَطيفَ الخَبيرا
وَلَهُم قالَ يُؤثِرونَ عَلى اَنفُسِهِم نالَ ذاكَ فَضلاً كَبيرا

فصل شیخ جلیل و محدث بی بدیل ثقة الاسلام نوری نور الله مرقده در کتاب شاخهٔ طوبی فرموده که شخصی بود از نجبای حله شغلش قصیده خوانی بود و بسیار خوب میخواند و در وقت خواندن عمامه را بر زمین میگذاشت و در میان مجلس راه میرفت و در خصوص خواندن قصیده هائیه مادح اهل البیت علا ناظم از دیگران امتیازی داشت و فرموده حقیر در بیست سال قبل خواندن او را در نجف اشرف دیدم و حکایت را از او بلا واسطه شنیدم و بعد از او از جماعتی از اهل علم و غیر علم شنیدم بنحویکه قطع حاصل شد و حکایت چنان شهرت دارد که محتاج بسند نیست و خلاصه آن حکایت چنین است که وقتی جماعتی از اعیان و اشراف بغداد از قبیل قاضی

و مفتی و امثال اینها بحله رفتند بر یکی از اکابر وارد شدند بجهت تماشا و تفریح از صاحب خانه خواستند که حاجی جواد بجهت ایشان قصیده بخواند چون حالت مشار الیه معلوم بود که در بحبوحه خواندن از حالت طبیعی بیرون میرود بنحوی که ملتفت خود نمیشد صاحب خانه ترسید که مبادا از اشعار مثالب و هجا بخواند و باعث فتنه و آشوب شود راضی نشد تا آنکه اصرار آنها از حد گذشت و الفت نزدیک شد بکدورت مبدل شود مقرر شد که از غزلیات و مدح قصیده هائیه بخواند پس بحضور حاجی بر خواست و مشغول شد و عمامه را در وسط خانه گذاشت و از اعیان حله و اهل دیوان و رعایا جمع کثیری نشسته و در صحن خانه ایستاده بودند چون از مدایح فارغ شد بی خبر از خود شروع در مثالب کرد صاحب خانه هر چه اشاره کرد ثمری نبخشید و حضار مجلس مشغول کشیدن شطب و غلیان بودند چون تیر شهاب از ابیات قدری ذکر شد قلبشان را سوزاند خواستند خاموش کنند بنحو خوشی او را مصروف و مانع شوند یکی از آنها سر شطب را بر گرداند بر روی عمامه او که آتش بگیرد و او مشغول عمامه شود و از آن حالت بر گردد و اهانت در ضمن مزاحم هم شده باشد پس

اثری از سوختن ظاهر نشد دیگری متابعت کرد نشد و هکذا
انچه حطب در مجلس بود بروی عمامه نهاده شد نه حاجی خوام
ملتفت شد که منصرف شود و نه دود عمامه بلند شد اخر
کار با عانت از خارج رسید از کفگیر اتش گیری که در قهوه
خانه ها دارند اتش با شاده انها اوردند تا انکه عمامه در اتش
غرق شد که هیچ طرفش پیدا نبود حضرات در بوته تعجب و غیظ
متحیر گداخته تا انکه حاجی مجبور لخواه از خواندن انها فارغ
شد عمامه را دید پرسید نشانش را در زیر اتش گرفت پس او را بیرون
اورده و حرکت داد خاکستر از او ریخت و بر سر گذاشت بدون
انکه جزئی از او تغییر کرده باشد و در این مجلس بعد ظاهر
خفا جماعت بسیاری بشرف تشیع مشرف شدند و در این
حکایت معجزه ایست از ائمه انام علیهم السلام و فضیلتی است زبرا
ان قصیده شریفه و کرامتی است زبرای قاری همان قصیده
فقیر گوید که قصیده هائیه مرحوم مستغنی از تعریف
توصیف است چنانچه اهل ادب اسلام قبل از او قصیده باین طول
وجزالت و فصاحت و کثرت مطالب و قلت تعقید گفته نشده
واز مرحوم خاتم الفقهاء المجتهدین صاحب جواهر الکلام نقل است

که تمنی فرمود که کاش قصیده هائیه ازری در نامه عمل من
بود و جواهر الکلام من در نامه عمل ازری بود و شیخ
ادیب اریب مشهور بفضل در افاق اشعر شعرای عراق شیخ
جابر کاظمی ان را تخمیس نموده و الحق این زیادتی با اصل در
فصاحت توام و در حسن و نضارت مثل همند فهو کنور
دُر فوق نور و ما بجهت تبرک و تیمن از اصل قصیده هائیه
چند شعر در اینجا ذکر میکنیم قال الشیخ الاجل الاوحد
المادح لآل الاحمدی المولی الکاظم الازری قدس سره

لافتی فی الوجود الا علی | ذاک شخص بمثله الله باها
ما حوی الخافقان جن و انس | فتصبا السبق لی تعدواها
لا ترم وصفه ففیه معان | لم یصفها الا الذی سواها
انما المصطفی مدینة علم | وهو الباب من اتاه اتاها
وهما مقلتا العوالم یسرا | ها علی و احمد یمناها
هل تری هل اتی بمدح سوا | ه و هل مولی بذکره حلاها
وهو علامة الملائک و اسئل | روح جبریل عنه کیف هداها
و تفکر با بنت منی بجدها | حکمة نورت الرقود انتباها
او ما کان بعد موسی اخوه | خیر اصحابه و اعظم جاها

لم یخلوا الا النبوة منه — ولهذا اخبر الوری استثناها
وهو فی ایة التباهل نفس — المصطفی لیس غیره ایاها
ثم سل انما ولیکم الله — تری الاعتبار فی معناها
یابن عم النبی انت یدالله — التی عم کل شیء نداها
یا ابا النیرین انت سماء — قد محی کل ظلمة نیراها
یا اخا المصطفی لدی ذنوب — هی عین القذی وانت جلاها

فصل بدانکه شیخ جلیل سراج وهاج وبحر عجاج ابو عبدالله حسین بن احمد معروف بابن حجاج یکی از شعراء شیعه و مادحین اهلبیت علیهم السلام است و در سنه ۳۹۱ در بغداد وفات کرده و در پایین پای حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بخاک رفته و بر حسب وصیت او بر لوح مزارش نوشتند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و جماعتی مانند سید رضی و غیره او را مدح کرده‌اند و او را در دهر امرء القیس شمرده‌اند و از برای او است قصیده شریفه فائیه مشتمل بر مدح امیر المؤمنین و هجای اعداء آن حضرت و بسیاری از فضایل آنجناب و مطاعن اعدا را در آن درج کرده و الحق شایسته است که شرحی از آن بشود و از برای هر

قصیده لطیفه و من اول آن قصیده را نقل میکنم آنگاه بذکر چند شعر از آن تبرکاً میپردازیم نقلست که چون سلطان مسعود بویهی یا عضد الدوله دیلمی از بنای سور مشهد امیر المؤمنین علیه السلام فارغ شد در حرم مطهر و آستانه مبارکه را بوسید و در کمال ادب نشست و علماء و بزرگان مانند سید مرتضی و غیره نیز حضور داشتند ابن حجاج پیش ایستاد و شروع بخواندن قصیده فائیه خود چون باشعار هجاء رسید سید مرتضی برآشفت و بر او درشتی کرد که در محضر امیر المؤمنین علیه السلام این کلمات زشت چیست که میخوانی و قطع کرد کلام او را ابن حجاج دل شکسته بمنزل خود برگشت شب در خواب حضرت امیر المؤمنین را دید که با وی فرمود که خاطر تو شکسته نشود همانا من پیغمبر شدم مرتضی علم الهدی را بسوی تو که از تو عذرخواهی نماید و بسوی او نمیروی تا ما بفرستیم او را که خود بمنزل تو بیاید و سید مرتضی نیز در آن شب در خواب دید پیغمبر صلی الله علیه و آله را با امامان که در دور او نشسته‌اند سید بخدمت ایشان شتافت

وسلام عرض کرد التفاتی باو ننمودند اینمطلب بر سید
خیلی گران آمد عرض کرد یا مولای من بنده غلام شما و
فرزند شما میباشم بچه سبب که مستحق این گونه هجران و بی
لطفی شما شدم فرمود بجهة آنکه شکسته خاطر شاعر ما
ابی عبدالله بن حجاج را پس میروی بمنزل او و بر او داخل
میشوی و از او عذر می خواهی پس او را بر میداری و می
نزد سلطان و باو خبر میدهی عنایت و شفقت ما را بر او
سید همان ساعت از خواب بیدار شد و رفت در خانه
ابن حجاج را کوبید ابن حجاج گفت ای سید من آنکسیکه ترا
نزد من فرستاده امر فرموده که من بیرون بیایم تا شما داخل
منزل من نشوید فرمود سمعاً و طاعةً لهم پس داخل
و عذر خواهی کرد و او را نزد سلطان برد و نوشته هر دو
خواب خود را برای سلطان نقل کردند سلطان ابن حجاج
را اکرام داشت و نعمت و خلعت با و عطا کرد و او را مرتبه
جلیله عنایت فرمود و اعتراف کرد و امر کرد او را بخواندن بفضیلت او
تمام قصیده مذکوره و آن قصیده شصت و چهار بیت است و
من تبرکاً این چند شعر را از آن ذکر نمودم یا صاحب القبة البیضاء

یا صاحب

یا صاحب القبة البیضاء علی النجف من زار قبرک واستشفی
لدیک شفی زوروا ابا الحسن الهادی فانکم
تحظون بالاجر والاقبال والزلف زوروا لمن
یسمع النجوی لدیه فمن یزره بالقبر ملهوفاً لدیه کفی
وقل سلام من الله السلام علی اهل السلام واهل
العلم والشرف انی اتیتک یا مولای من بلدی
مستمسکاً بحبال الحق بالطرف
راج بانک یا مولای تشفع لی
وتسقنی من رحیق شافی اللهف
فانک الآیة الکبری التی ظهرت
للعارفین بانواع من الطرف
هذی ملائکة الرحمن دائمة
یهبطن نحوک بالالطاف والتحف
کالسطل والجام والمندیل جاء به
جبریل ما احد فیه بمختلف
وقصة الطائر المشوی عن انس
تخبر بما نصه المختار من شرف

لاورس

لا قدس الله قوما قال قائلهم

بخ بخ لشیخ فضیل قعنز شرف

و یا بعولة بجم ثم اکدها

محمد بمقال عنه غیر خفی

فانوك واطرحوا قول النبی و لم

یمنعهم قوله هذا اخی خلفی

هذا ولیکم بعدی فمن علقت

به یداه فلن یخشی و لم یخف

فالشافعی یری الشطرنج من ادب

و ابن حنبل فیما قال لم یخف

یقول ان اله العرش ینزل فی

ذی حی الانام بقید اللیز الهیف

علی حمار مصلی فی المساجد قد

ادخلوا شبهه منه علی الکتف

یمشی بنعلین من شبر شراکهما

دروا تخطر فی ثوبین من الصلف

وقول نعمان فی شرب المدام بان لاحد فیه و لا اثم لمعترف

وما لیث قال لوطوا بالغلام و لا تخشوا مقالة من قد جاء بالنحف

مستحلا و اکل لحم الکلب مبتدعا

مخالفا للذی یروی عن السلف

قل لابن سکرة ذی البخل و الخرف

عن ابن حجاج قولا غیر منحرف

یا ابن البغایا الزوانی العاهرات و من

سلقلقیاتهم تحیض من خلف

حبحبیة الکرار مفتخری به شرفت و هذا منتهی الشرف

فصل از کتاب ... ابو الفرج نقلست که از ملأ

روایت شده که سید حمیری رحمه الله بر اسب سوار در

کناسه کوفه ایستاد و گفت هر کس یک فضیلتی از علی

نقل کند که من آن را بنظم در نیاورده باشم من این اسب را با آن

چه بر من است باو خواهم داد پس محدثین شروع کردند به

نقل فضایل امیر المؤمنین علیه السلم و سید اشعار خود را

که متضمن آن فضیلت بود انشا میکرد تا آنکه مردی او

حدیث کرد از ابو الرعل المرادی که گفت من در خدمت امیر المؤمنین

بودم که مشغول بر تطهر شد از برای نماز و موزه خود را

ان پای بیرون کرد ناکاه ماری داخل نفتر انجناب شد پس
زمانیکه خواست کفش خود را بپوشد غرابی بتعجیل از
هوا فرود آمد و موزه آنحضرت را ربود و بالا برد و بیفکند
آنمار از موزه بیرون افتاد سید تا این فضیلت را شنید
آنچه وعده کرده بود بوی عطا کرد و آن داه این فضیلت را
منظوم داده و چنین گفته ألا یا قوم للعجب العجاب لخف أبی الحسین
وللحباب عدو من عداة الجن عبد بعید فی المرادة من
صواب کریه اللون اسود ذو بصیص حدید الناب ازرق
ذو لعاب أتی خفا له فانساب فیه لینهش رجله
منها بناب فخر من السماء له عقاب من العقبان او
العقاب فطار به فحلق ثم اهوی به للارض من دون
السحاب فصک بخفه فانساب منه وولی هاربا حذر
الحصاب قد دفع عن ابی حسن علی نقیع سامه بعد انسیاب

فصل موقف بنا بر آنکه علی بن ابیطالب ع در اینکرد
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح خیبر بود
اگر اندیشه نمیکردم از اینکه بگویند طوایفی از امت من در حق تو
آنچه در حق عیسی بن مریم گفتند (نصاری) هر آینه امروز در فضل

تو سخنی میگفتم که بر هیچ گروهی از مسلمانان نگذری مگر آنکه
بخاک کفش تو تبرک جویند و بفاضل آب وضوی تو استشفا
نمایند کر نبودی خوف در ها سفتمی آنچه در دل بود
یکسر گفتمی لیک با این قوم که کورند و کر چون توانم
گفت اوصاف قمر لکن در فضل تو کافی است که تو از
من باشی و من از تو وارث من میبری و وارث تو را میبرم و
تو از من بمنزله هرون از موسی مگر آنکه پیغمبری پس از من نباشد
یا علی تو ادا کننده دین منی و قتال کننده بر سنت من و تو
در آخرت نزدیکترین مردمی بمن و فردای قیامت خلیفه منی
بر حوض من منافقان را از آن دور میکنی و تو اول کسی هستی
که وارد میشوی بر حوض من و اول کسی هستی که داخل بهشت
میشوی از امت من و شیعه تو بر منبرهائی از نور باشند همه
سیر او خوش وقت با رویهای سفید بر دور من ایشان
را شفاعت کنم که در بهشت همسایگان من خواهند بود و
دشمنان تو در فردای محشر همگی تشنه کام و افسرده و
روی سیاه باشند و پیوسته با تازیانهای آتشین ایشان
را بزنند در حالتی که سرهای خود را از شدت تشنگی

کلام پیغمبر در فضل علی

غل در بجبر بالا کرده در دیده‌ها را بسته باشند یا علی حرب
تو حرب منست صلح تو صلح منست علانیه تو علانیه منست
ضمیر تو ضمیر منست تو باب علم منی و اولاد تو اولاد منند
و گوشت تو گوشت منست و خون تو خون منست و حق با توست
و بر زبان توست و در دل توست و در نظر توست و ایمان
با گوشت و خون تو مخلوط است چنانکه با گوشت و خون منست
و خدای عز و جل مرا امر فرموده است که ترا بشارت دهم به
اینکه تو و عترت تو در بهشت خواهند بود و دشمن تو در جهنم
وارد نشود بر حوض من دشمن تو و غایب نشود از حوض من
دوست تو علی علیه السلام فرمود من بسجده افتادم و خدا را حمد کردم
که بمن نعمتها عطا فرموده از اسلام و قرآن و مرا دوست خاتم النبیین
و سید المرسلین کرده اند   ولنعم ما قیل   ولا ینجی من الرحمن شیء

ومن هول القیامة والجنایا   ومن نار تلهب فی جحیم
سوی حب الامام ابی تراب   شفیع الخلق فی یوم التلاق
هو المعروف فی ای الکتاب   از رسول خدا صلی الله علیه

و آله روایت است که بر داشته نشود قدم بنده در روز قیامت تا سؤال
شود از او چهار چیز از عمر او که در چه فانی کرده و از جوانی که

در چه پیر کرده و از مال او که از کجا کسب کرده و در چه انفاق
کرده و از محبت ما اهل بیت (قلت) مواهب الله عندی
جاوزت املی ولیس یبلغها قولی ولا عملی لکن
اشرفها عندی و افضلها   ولایتی لامیر المؤمنین ع
علی

فصل

بدانکه امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رسول
خدا صلی الله علیه و آله زاهدترین تمامی مردم بود و هیچ زاهد
بمرتبهٔ زهد آن حضرت نرسیده و همه زهاد در وی اخلاص بدرگاه
او مالیده اند و در حال اقامت بر در خانه او افکنده اند هرگز از
طعامی سیر نخورد و پوشیدنی ماکول و ملبوس او از همه کس خشن
تر بود لباسش کرباس بسیار درشت بود خوراکش نان جوین بود
که سبوس آن را نگرفته باشند و نعلینش از لیف خرما بود و
مدت پنج سال صاحب اختیار و خلیفه بود و آجری بر روی آجری
نگذاشت و خشتی بر روی خشتی سوار نکرد و هرگز گاو و گوسفندی
جمع نکرد و هزار مملوک خرید از مال خود که بکد یمین و عرق جبین
پیدا کرده بود و برای رضای خدا آنها را آزاد کرد و عمل او به
عمل کسی مانند بود که بسوی ستر جانب بهشت و دوزخ چشم بدوخته
و نظر میکند و نفقه آن حضرت از غله خود آنجناب بود که در ینبع

داشت و مردم را از نفقه خود نان و گوشت میداد و خود ترید می
کرد در زیت و میخورد **شعر** وکان طعامه خبز الشعیر
و زیتا   و یؤثر باللحوم الطارقینا و فتح علی بن خالد
بر آن حضرت وارد شد آن جناب را دید که در پیش او مشکی
کهنه بود که در آن قدری آب خالص بود و هم در نزد آن حضرت
ریزه های نان جوین و نمک بود علی گفت یا امیر المؤمنین من می
بینم شما را روزهای دراز با شکم گرسنه بسر میبرید و در
امور مسلمانان کوشش مینمائید و شب را به بیداری و
خون جگر خوردن و مشقت کشیدن در بندگی خدای
بروز میآورید و افطار تو همین است فرمود علیک
النفس بالقنوع و الا   طلبت منک فوق ما یکفیها
فرمود نفس را بقناعت مشغول کن و باز دار از آن و
اگر نه سرکشی خواهد کرد و فوق کفایت از تو طلب خواهد
نمود و **احنف بن قیس** مرویست که وقتی نزد معویه رفتم
انقدر شیرینی و ترشی چند از نزد او آوردند که تعجب کردم
بعد از آن طعامهای رنگارنگ در سفره او چیدند که من
نام آنها را ندانستم و یکی را از او پرسیدم و او جواب میگفت

چون معویه طعام خود را وصف نمود مرا گریه درگرفت
گفت چرا گریه میکنی گفتم بیادم آمد که شبی در خدمت علی ع
بودم وقت افطار شد آن حضرت مرا تکلیف ماندن کرد پس
انبانی سربمهر طلب نمود چون حاضر کردند گفتم این چه چیز است
گفت سویق جو است گفتم که ترسیدی که از آن بردارند یا بخل کردی
که چنین سر آن را مهر کرده فرمود هیچ یک از این دو نه بلکه ترسیدم که
حسن و حسین آن را بروغن یا زیت یا زیتون بیالایند گفتم
مگر حرام است فرمود نه ولکن واجب است بر امامان عادل که
قسمت بردارند بقدر ضعیف ترین مردم تا فقیر را فقر او
از جاده بیرون نبرد معویه گفت ذکر کردی کسی را که احدی
فضل او را انکار نتواند کرد و **اصبغ بن نباته**
مرویست که علی علیه السلام فرمود داخل شدم ببلاد شما با
همین لباسهای کهنه و اسباب و شتر سواری خود اگر از بلاد
شما بیرون روم و با خود ببرم زیاده از آنچه آورده ام
بدانید که در مال خدا و مال مسلمانان خیانت کرده
باشم و **روایت** شده که روزی آنحضرت ببازار بزازان
آمد بردی فرمود و غلامی نزد قنبر و شرا نمود گفت که یا

یا امیر المؤمنین اینجا بجوانی نزد من هست حضرت چون
دانست که او مرد او را شناخته از او درگذشت بدر دکان
دیگری آمد و دو جامه از او خرید یکی را بسه درهم و یکی را به
دو درهم فرمود ای قنبر آن جامه که بسه درهم خریده ام
تو بردار و بپوش قنبر عرض کرد که تو بآن سزاوارتری زیرا
که بر بالای منبر می روی و برای مردم خطبه میخوانی حضرت
فرمود که ای قنبر تو جوانی و لباس بهتر ترا زیبنده است
و من از پروردگار خود شرم دارم که بر تو تفضیل جویم
و از رسول خدا ص شنیدم که فرمود بپوشانید غلامان
خود را از آنچه خود می پوشید و بخورانید بایشان از آنچه خود
بخورید و چون آن جامه را پوشید آستین جامه را کشید از
سر انگشتان او درگذشت امر کرد تا آن را ببرید و جدا
کرده بیندازند آن پسر عرض کرد بمن بده تا کنار آستین آن را
بدوزم فرمود که آن را بگذار و همین صفت که هست که عمر از
این شتابنده تر است بعد از آن پدر آن پسر آمد و عرض کرد
یا امیر المؤمنین پسرم ترا نشناخته این دو درهم از شما
زیاده گرفته حضرت فرمود که نمیگیرم و من او را گول زده ام

واو

و او مرا گول زده است و برضای یکدیگر معامله کرده ایم
و از سوید بن غفله مرویست که وقتی بخدمت حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام رسیدم کاسه از دوغ بسیار ترش در پیش
آن جناب است و قرصی از نان جو خشک که پوست و نخاله
جو بر روی آن پیدا بود بر دست داشت و بزحمت تمام آن
را می شکست و اگر بدست شکسته نمیشد بقوت زانوی خود
آن را می شکست و در کاسه می ریخت و با آن دوغ میخورد
پس مرا تکلیف خوردن کرد گفتم روزه دارم فرمود که از رسول
خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود کسی را که روزه
او مانع شود او را از طعامی که میل بآن داشته باشد بر خدا
حق است که او را طعام دهد از طعام بهشت و شراب دهد
او را از شراب بهشت سوید گوید که فضه کنیز آنحضرت نزد آن
جناب ایستاده بود باوی گفتم وای بر تو ای فضه آیا نمی
ترسی از خدا در امر این پیر مرد که آرد نان آن را غربال نمی
کنید و نخاله آن را نمی گیرید فضه گفت که خود او ما را امر
کرده که نخاله آن را نگیریم حضرت از من پرسید که بفضه
چه گفتی من آنچه گفته بودم عرض کردم فرمود پدر و مادرم

فدای

در طعام امیر المؤمنین ع

نزد رسول خدا یاد کرد هرگز سبوس نان را نگرفتند و سه روز
از نان گندم سیر نخوردند تا از دنیا رحلت فرمود و در روایت
است که عمرو بن حریث در کمین آنحضرت بود که غذای
آنحضرت را ببیند دید فضه انبانی سر بمهر کرده آورد و
باز کرده نان جو خشک درشت از میان انبان بیرون آورد
عمرو گفت ای فضه چرا این آرد را نگرفتی و آن را پاک
نکردی گفت چگونه چنین کنم و حال آنکه امیر المؤمنین ع مرا از آن
نهی کرده و من نان نیکو در میان انبان او میگذاردم که
امیر المؤمنین در انبان را مهر کرد دیگر نتوانیم طعام پاکیزه
در آن گذاریم پس امیر المؤمنین ع آن نان را ریزه کرد در کاسه
و قدری آب بر آن ریخت و اندکی نمک بر آن پاشید و
آستین بالا زد و آن نان را بخورد چون فارغ شد دست بر محاسن
خود گرفت فرمود ای عمرو خائب و خاسر است این ریش
من اگر از جهة طعام او را داخل جهنم بسوزانم این مرا کافی
خواهد بود و بنان قناعت توانم نمود و از اصبغ بن نباته
مرویست که چون از جائی مالی بخدمت امیر المؤمنین ع میآوردند
داخل بیت المال میشد و مستحقان را جمع میکرد بعد

از

در زهد علی ع در دنیا

از آن دست بمال میزد و بجانب چپ و راست متفرق میکرد
و میفرمود یا صفراء و یا بیضاء لا تغرّینی غرّی غیری یعنی
ای دینار و ای درهم مرا فریب ندهید و بفریبید غیر
مرا و میفرمود هذا جنای و خیاره فیه اذ کل جان
یده الی فیه بعد از آن از آنجا بیرون نمیامد تا جمیع آن
اموال را متفرق میکرد و حق هر کسی را باو میرسانید
و بعد از آن امر میفرمود که بیت المال را جاروب کنند
و آب در آن بپاشند بعد از آن دو رکعت نماز میکرد
و بعد از سلام نماز میفرمود ای دنیا خود را بمن منما و
مرا بخود مشتاق مکن دور شو از من و مرا فریفته خود مکن
که من ترا سه طلاق گفته ام طلاقی که در آن رجوعی نباشد
وکان یقول یا دنیا غرّی سوای لست من اهل الغرر
فصل ابن ابی الحدید سنی در شرح نهج البلاغه گفته
بدانکه اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام مفاخرة
در آید و شروع کند در فضایل و مناقب خود با آن فصاحتی که
حق تعالی باو کرامت کرده و آن را باو مخصوص گردانیده مبالغه
نماید جمیع فصحای عرب نیز او را مساعدت کنند و

ومعاونت نمایند نتوانستند بسبب بعضی از آنچه رسول
صادق الوعد در شأن او تصریح فرموده ومراد من از اخبار
مشهوره نیست که امامیه بر امامت او استدلال کرده
اند مانند خبر غدیر خم وحدیث منزلت وقصهٔ برائت وخبر
راز گفتن وخبر تبلیغ رسالت هنگامی که عشیرهٔ خود را در
مکه جمع کرد وایشان را ضیافت نمود ودعوت به
ایمان نمود علی علیه السلام اول ایمان آورد ومانند اینها بلکه
مراد من اخبار خاصه چند است که ائمه وپیشوایان حدیث
در شأن او روایت کرده اند که اقل قلیل از آنها در حق
دیگری از صحابه نقل نکرده اند ومن از آنچه
علماء محدثین ما که در حق علی ع متهم نیستند ودیگران
را در خلافت بر او تفضیل میدهند نقل کرده اند
قلیلی از آنها را نقل میکنم زیرا که فضایلی را که این جماعت
نقل میکنند نفس با آن مطمئن میگردد ومثل روایت
دیگران نیست پس ابن ابی الحدید بیست وچهار خبر روایت
کرده در فضایل آنحضرت وبعد از آن گفته که من این
اخبار را در این موضع از کتاب ذکر نکردم مگر از

چه

جهت آنکه بسیاری از کسانی که از آنحضرت منحرفند چون
بر میخورند بکلام او در نهج البلاغه وغیر آن که متضمن
شکر گذاری وتحدیث بنعمتهای خداست یا متضمن
از اختصاص به رسول خدا ص وتمیز او از دیگران
آنحضرت را بکبر وفخر وعجب نسبت میدهند و
پیش از این قومی از صحابه نیز چنین میگفتند در حق او
چنانچه بعضی گفتند علی را امیر لشکر وامیر جنگ
کن که تکبر علی از این زیادتر است که امیر لشکر و
امیر جنگ شود وزید بن ثابت گفت ما ندیدیم احدی
را که از علی واسامه متکبرتر باشد ودر شرح قول آنحضرت
که میفرماید نحن الشعار والاصحاب ونحن الخزنة والابواب
این اخبار را ذکر کردم تا مردم بر منزلت ومقام او در
نزد رسول خدا آگاه شوند وبدانند که چنین کسیکه رسول
خدا صلی الله علیه وآله در حق او این گونه فضایل گوید
اگر بهوا عروج کند وباسمان برود وبر انبیا وملائکه فخر نماید
جای آن نیستکه کسی او را ملامت کند بلکه همهٔ اینها شأن او
لایق ملکه ذات مقدسش از آن بالاتر است لو قلت انک

ودر

ربّ کلّ فضیلة ما کنت فیما قلته متحلّلا و چگونه چنین
نباشد و حال آنکه آن حضرت بمسلک اهل تعظیم و تکبر
چه در گفتار و چه در کردار سلوک نفرمود بلکه خلق
شریفش از همه لطیف تر و طبعش از همه کریم تر و تواضعش
از همه زیادتر و تحملش از همه بیشتر و شکفتگی او از همه بهتر
و روی او از همه گشاده تر بود چنانکه بعضی او را بمزاحش
طبع و شوخی نسبت میدادند و حال آنکه این دو صفت
منافی تکبر و خلاف استطاله و تفاخرند اگر گاهی
از اوقات از این کلمات بر زبان مبارک میفرمود مگر از باب
نفثة مصدور و شکوی مکروب و تنفس مهموم و قصد
نداشت بان مگر شکر نعمت خدا و آگاه نمودن غافلین
بانچه حقتعالی باو کرامت فرموده از فضیلت پس بدرستیکه
این از باب امر بمعروف و تحریص نمودن امت بر اعتقاد حق
و صواب در امر او و نهی از منکری است که عبارت باشد
از تقدیم غیر او بر او در فضل که خدا تعالی ازان نهی فرموده
فی قوله أفمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امّن لا یهدّی
الّا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و هم ابن ابی الحدید

در موضع دیگر گفته فضایل آن حضرت از بسکه عظیم
و منتشرند بجائی رسیده که متعرض انها نتوان شد و تعداد
تفصیل نتوان کردید و چنانستکه ابو العیناء بعبید الله بن
یحیی بن خاقان وزیر متوکل و معتمد گفت من در ستودن
فضل تو مانند کسی ام که از درخشندگی روز و تابش آفتاب
که هیچ یک از انها بر هیچ بیننده مخفی نیست خبر دهد پس مرا
یقین است که هر چه مبالغه در گفتن کنم باز بعجز منسوب و
از بلوغ بغایت آن مقصر خواهم بود پس عنان زبان از ثنای
تو باز پس کشیده بدعای تو میپیوستم و خبر دادن از فضایل
ترا بعلم مردم بحال تو واگذاشتم پس ابن ابی الحدید گفته که چه
گویم در حق مردی که دشمنان و بدخواهان او بفضل او معترفند
و قدرت بر انکار مناقب و کتمان فضایل او ندارند و تو میدانی
دانیکه بنی امیه بر سلطنت اسلام استیلا یافتند از مشرق
تا مغرب زمین را زیر نگین در آوردند و بهر حیله که داشتند
سعیها داشتند که نور علی علیه السلم را اطفا کنند و مردم را از او
منحرف گردانند و چه معائب و مثالب که از برای آنحضرت
وضع نمودند و بر بالای همه منبرها او را لعن کردند و کسانی

که مدح آن حضرت مینمودند زجر میکردند بلکه حبس
میکردند و میکشتند و از روایت حدیثی که متضمن فضیلت
یا موجب شهرت آن حضرت بود منع می نمودند حتی آنکه مردم
می ترسیدند از اینکه فرزندهای را علی نام کنند و کسیکه نام
او علی بود نام خود را مخفی مینمود و با وجود اینها نام آن
حضرت بلندتر و درجه او در نظرها رفیع تر شد مانند
مشک که هر چند او را بپوشانند عطرش منتشر شود و هر
چند پنهانش دارند بوی خوشش زیادتر گردد و مثل آفتاب
که بکف دست پوشیده نشود و مثل روشنائی روز که اگر یک
چشم آن را نبیند چشمها می دیگر بسیار اورا مشاهده کنند
وکم اشاروا او کرا ابدوا وکم ستروا والفضل
یظهر من باد و مستتر و چه گویم در حق مردی که هر فضیلتی
باو منسوب و هر فرقه و طایفه او را منسوب و است
رئیس همه فضایل و سرچشمه همه محامد و خصایل و پیشرو
فضلا او بوده و در میدان فضیلت از همه پیشتر رانده و
پستان فضل را او دوشیده و میکنده هر که را در فضل کمالی به
ظهور آید از او باز گرفته و باو پیروی کرده و بدنبال او

درافتاده مَنْ جاءَ بِالقَولِ البَلیغِ فَنا قِلٌ عَنهُم وَالّا
فَهُوَ مِنهُم سارِق و تو میدانی که اشرف علوم علم الهی
است زیرا که شرف علم بشرف معلوم است و معلوم علم الهی
اشرف موجودات است پس علم الهی اشرف علوم خواهد بود
و این علم باین شرافت که دانستی مقتبس است از کلام آن
حضرت و از او نقل شده و بآن منتهی شده و ابتدای آن از او است
و طائفه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظرند و
مردم این علم را از ایشان تعلیم میگیرند همه شاگردان و اصحاب
آن حضرت اند زیرا که بزرگ ایشان واصل بن عطا شاگرد ابو
هاشم عبد الله بن محمد بن حنفیه است و ابو هاشم شاگرد پدر
خود بوده و پدرش شاگرد آن حضرت بود و بعد از آن سخن را
دراز کشیده تا اینکه باز گشت همه علما و فقهای اسلام به
حضرت امیر المؤمنین ع است تا آنکه میگوید محمد بن ادریس
شافعی انصاف نداده است هنگامیکه از او پرسیدند تو
در حق علی ع چه میگوئی گفت چه بگویم در حق کسیکه اخفت
اولیائه فضائله خوفا و اخفت اعدائه فضائله حسدا
و شاع من بین ذین ما ملأ الخافقین یعنی دوستان او از

خوف وبیم فضایل او را پنهان داشتند ودشمنان او از
راه کینه وحسد مناقبش را مخفی کردند واز میان دو خفا
چندان فضایل او شایع شد که خافقین را پر کرد ابن مردویه
در کتاب خود گوید که نافع بن ازرق بعبد الله بن عمر گفت
من علی را دشمن میدارم گفت خدا ترا دشمن بدارد دشمن
میداری مردی را که یك سابقه از سوابق او در اسلام
بهتر است از دنیا وما فیها **فقیر گوید** بر اینست در
فضیلت امیر المؤمنین ع انکه دشمنان آنحضرت چندان از
مناقب آن بزرگوار نقل کرده اند که ضبط نتوان کرد وکافی
است در اینمقام ذکر اشعاری که عمرو بن عاص که اعدی عدو
آنحضرت است در مدح او انشا کرده است **قال**

بآل محمد عرف الصواب	وفي ابياتهم نزل الكتاب
وهم حجج الاله على البرايا	بهم وبجدهم لا يستراب
ولا سيما ابو حسن علي	له في الحرب مرتبة تهاب
طعام سيوفه مهج الاعادي	وفيض دم الرقاب له شراب
وضربته كبيعته بخم	معاقدها من القوم الرقاب
علي الدر والذهب المصفا	وباقي الناس كلهم تراب

هو البكاء في المحراب ليلا	هو الضحاك اذا اشتد الضراب
هو النبأ العظيم وفلك نوح	وباب الله وانقطع الخطاب

فصل در ذکر آیات واخبار وارده در فضیلت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

بدانکه من در این فصل چهل مطلب ذکر میکنم بنج اول در آیات
وارده در شان آنحضرت وبنج دیگر در نصوص وارده
بر امامت آنجناب وسی مطلب دیگر در فضایل آنحضرت
اما آیات **اول** قوله تعالی انما ولیکم الله ورسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم
راکعون **دویم** آیه تطهیر است که در شان حضرت رسول
وعلی وفاطمه وحسنین علیهم السلام نازل شده در خانه ام سلمه
امیر المؤمنین ع فرموده که رسول خدا هر صبح کاهی میامد
بدر خانه ما واینمی فرمود الصلوة رحمکم الله انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا (واین آیه دلیل عصمت اصحاب کساء علیهم السلام) **سیم** نزول هل اتی است در شان امیر
المؤمنین ع وفاطمه وحسنین علیهم السلام ولقد اجاد الازری
فی قوله هل اتی هل اتی بمدح سواه لا ومولی بذکره

ع ۵ این آیه در شان امیر المؤمنین ع نازل شده باجماع امت هکذا ... در نماز ... حال رکوع انگشتری خود را بسائل بخشید وشعرا در اشعار خود اشاره بان کرده اند صح

حلاً ها **چهارم** آیهٔ مباهله است و مراد از انفسنا
علی بن ابی طالب است که تعبیر شده از آن حضرت بنفس مقدس
نبوی و از این تعبیر معلوم شود که آن حضرت شرکت
دارد با رسول خدا در جمیع کمالات و فضایل مگر آنچه
باجماع خارج شده که نبوت باشد و لهذا چون مأمون
از **حضرت امام رضا علیه السلام** پرسید که خبر ده مرا به بزرگ
ترین فضیلتی از امیر المؤمنین علیه السلام که قرآن بر آن دلالت داشته
باشد حضرت فرمود که آن فضیلتیست که در آیهٔ مباهله
است و شیخ ازری اشاره بهمین فضیلت کرده در شعر خود و
هو فی آیة التباهل نفس المصطفی لیس غیره ایاها
پنجم آیهٔ مودت است قال تعالی قل لا اسئلکم
علیه اجراً الا المودة فی القربی مراد از قربی علی و فاطمه
و حسنین علیهم السلام است و مراد از حسنه در قوله تعالی و
من یقترف حسنة محبت ایشان است **پنجم** کو
آیاتی که در شان امیر المؤمنین ع است زیاده از آنست که
احصا شود مراد از والسابقون السابقون اولئک
المقربون آن حضرت و شیعه او است چنانچه از الذین آمنوا

گردان

و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه مراد آن حضرت
و شیعهٔ او است و مراد از امن کان مؤمنا آن حضرت
است بلکه نازل نشد آیهٔ یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه علی
راس و امیر آنست و مراد از قوله تعالی و هو الذی خلق من
الماء بشراً فجعله نسباً و صهراً چه او پسر عم پیغمبر و شوهر
دختر او است و اشاره باو و فاطمه است مرج البحرین یلتقیان
و اشاره به پیغمبر است بینهما برزخ لا یبغیان و اشاره
بحسنین یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان و او است مراد
او است مراد از قوله تعالی و تعیها اذن واعیة چه او بود اذن
واعیهٔ علم و او است مراد از و صدّق به در قوله تعالی والذی جاء
بالصدق و صدّق به و او است مراد از مؤمنین در قوله تعالی
هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و اشاره ببودن با او
در قوله تعالی و کونوا مع الصادقین و او است مراد از قوله تعالی
یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه و او است سبیل
و صراط و میزان و صراط مستقیم و او است که آیات برائة
را بمکه برد و بر کفار خواند و او است که آیهٔ نجوی عمل کرد
دیناری خود را بده درهم فروخت و ده مرتبه با رسول خدا

راز کفت و ده مرتبه پیش از آنکه نجوی کند یکدرهم تصدق
کرد تا آیه نجوی نسخ شد بقوله تعالی ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ
يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ واو است مراد از شهید و شاهد و شهود
در قرآن واو است مراد از ذکر و نور و هدی و تقی و
او است مراد از صادق و مصدق و صدیق و او است فضل و
رحمت و نعمت و او است امام مبین و او است مراد از وَمَنْ
عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و او است نبأ عظیم و کان یقول
ما لِلّٰهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا لِلّٰهِ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَعْظَمُ مِنِّي وَلَقَدْ
عُرِضَتْ وَلَايَتِي عَلَى الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ فَأَبَتْ أَنْ تَقْبَلَهَا
و مراد از والدین حضرت رسول خدا و آن حضرت است
قال صلی الله علیه و آله أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هٰذِهِ الْأُمَّةِ
وَلَحَقُّنَا عَلَيْهِمْ أَعْظَمُ مِنْ حَقِّ أَبَوَيْ وِلَادَتِهِمْ فَإِنَّا نُنْقِذُهُمْ
إِنْ أَطَاعُونَا مِنَ النَّارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ وَنُلْحِقُهُمْ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ
بِخِيَارِ الْأَحْرَارِ و او است حبل الله المتین و او است مراد از صالح
المؤمنین و او است مقصود از إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ
و او است مراد از وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و او است مراد از قوله تعالی
فَسَوْفَ يَأْتِي اللّٰهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ الآیة و او است مراد

و او است مراد از قوله تعالی أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و
در حق او نازل شد قوله تعالی وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ در آن شبی که در فراش رسول خدا
خوابید و جان خود را فدای آن حضرت کرد و او است
مراد از وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
و او است مؤذن بین جنت و نار و او است صاحب اعراف
و او است که از ولایت او سؤال کرده میشوند مردم قال
الله تعالی وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ أی عن ولایة علی بن ابی
طالب علیه السلام الی غیر ذلک و اما نصوص وارده بر
امامت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پس زیاده از
آنستکه در اینجا ذکر شود من اشاره میکنم به
مختصری از آن اول خبر غدیر است که بتواتر رسیده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراجعت از حجة الوداع
در موضع غدیر خم در مجمع صحابه امیرالمؤمنین ع را بلند کرد
که همه دیدند پس آنجناب را وصی خویش کرد و سفارش
در حق او فرمود و از برای او از مردم بیعت گرفت و آن

جمله کلمات آن حضرت است که در آن روز فرمود من کنت
مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله و این حدیث
شریف را شیعه و سنی بتفصیل نقل کرده اند بلکه کتاب
ها در این خصوص نوشته اند بلکه بیست و هشت مجلد و
زیادتر در طرق این حدیث نوشته شده و این احقر نیز کتابی
در خصوص این حدیث نوشته ام موسوم بفیض القدیر
فیما یتعلق بحدیث الغدیر دوم خبر منزلت است که
شیعه و سنی بروایات کثیره معتبره نقل کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه واله بامیر المؤمنین ع فرمود
انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی
یعنی تو نسبت بمن بمنزله هرون می باشی از موسی مگر
آنکه پیغمبری نیست بعد از من پس ثابت کرد برای امیر المؤمنین
مراتب هرون را از وزارت و خلافت و شرکت و با موسی
در همه امورات مگر آنکه نبوت را از امیر المؤمنین علیه السلم
استثنا کرد سیم حدیث تسلیم بر آن حضرت است
بامرة المؤمنین ع که بریده روایت کرده که رسول خدا ص امر کرد

ما را که سلام کنیم بر امیر المؤمنین بامرة المؤمنین یعنی
بگوئیم السلام علیک یا امیر المؤمنین و این اسم مخصوص
آن حضرت است که از آسمان برای آن حضرت آمده و
هر که غیر آن حضرت باین اسم نامیده شد و راضی بآن
باشد منکوح بوده و اگر نبوده مبتلا میشده و بهمین معنی
تفسیر شده قوله تعالی ان یدعون من دونه الا اناثا چهارم
سنه دو ران حق است با او چنانچه در روایات بسیار وارد
شده که رسول خدا ص فرمود علی مع الحق والحق مع علی
والحق یدور حیث ما دار علی یعنی علی با حق است و حق
با علی است و حق میگردد هر جا که بگردد علی پنجم
خبر طیر است و آن روایت چنان است که بطرق کثیره
وارد شده که مرغ بریانی برای رسول خدا ص هدیه آوردند
و در جلو آن حضرت نهادند آنجناب گفتا اللهم ائتنی
باحب خلقک الیک یاکل معی خدایا برسان برایمن
بهترین خلقت خود را که بخورد از این مرغ با من امیر المؤمنین
وارد شد با آنحضرت میل فرمود و اما فضایل و کمالات
آن حضرت زیاده از آنست که معشاری از آن در دنیا

اسفار ذکر شود هذا الفضائل والمناقب کلها الی
یحیط بمدحه الاسفار ومن بجهت تبرک وتیمن در این
مختصر بمختصری از ان اشاره مینمائیم اول انکه پا بر دوش
پیغمبر ص گذاشت وبر بام کعبه بالا رفت وبت ها را
بر زمین افکند وشکست دوم انکه رسول خدا ص امر
نهای خود را با امیر المؤمنین علیه السلام واگذاشت در
حیوة وبعد از ممات خویش سیم انکه سبقت گرفت
ان حضرت بر تمام مردم در اسلام و ایمان و نماز و بیعت
با رسول خدا و او است صدیق اکبر و فاروق امت و یعسوب
مؤمنین و اول کسیکه مصافحه میکند با رسول خدا روز قیامت
و در روایت است که معویه در یکی از کاغذهائیکه برای
امیر المؤمنین ع نوشته بود مفاخر خود را ذکر کرده بود
امیر المؤمنین ع چون قرائت نمود فرمود آیا بفضائل
فخر میکند پسر هند پسر آکلة الاکباد بنویس ای غلام
در جواب و پس این اشعار را فرمود   محمد النبی اخی
اخی وصهری   وحمزة سید الشهداء عمی   وجعفر الذی
یضحی ویمسی   یطیر مع الملائکة ابن امی   وبنت محمد سکنی

وعرسی   مشوب لحمها بدمی ولحمی   وسبطا احمد ولدای
منها   فمن منکم له سهم کسهمی   سبقتکم الی الاسلام
طراً   غلاما ما بلغت اوان حلمی   واوجب لی ولایته علیکم
رسول الله یوم غدیر خم   چون این مکتوب بمعویه رسید
امر کرد تا او را پاره کردند که اهل شام مطلع نشوند
بر فضائل آنحضرت مبادا که میل بان حضرت کنند چهارم
انکه ان حضرت برادر رسول خدا بود وخصوصیتش با آنحضرت
از همه کس بیشتر بود و رسول خدا او را از همه کس بیشتر دوست
میداشت و میفرمود علی نسبتش بمن بمنزله سر من است نسبت
ببدنم وابن مسعود گفت که دیدم کف رسول خدا را در کف علی ع
و او می بوسید ان را گفتم یا رسول الله بچه نحو است منزلت
علی با شما فرمود مثل منزلت من نسبت بخدای تعالی وار امیر المؤمنین
مرویست که وقتی خواستم بخدمت رسول خدا برسم در ان وقت
ان حضرت در بعضی از حجرات طاهرات بود من اذن دخول طلبیدم
ان حضرت اذن بار داد چون داخل شدم فرمود یا علی آیا ندانستی
که خانه من خانه تو است پس برای چه اذن دخول سئی گفتم یا رسول
الله دوست داشتم که با اذن داخل شوم فرمود یا علی ع

دوست نداشته انچه خدا دوست میدارد و اخذ کردی
باذناب الهی یا علی ایا ندانسته که تو برادر منی فرمود خالق
و راز منی که از برای من بمنزله باشد نهان از تو یا علی تو وصی
منی بعد از من و تو مظلوم و مضطهد خواهی بود بعد از من
یا علی ثابت با تو مقیم با من است و مفارق از تو مفارق از من است
یا علی دروغ گفت کسیکه گمان کرد که مرا دوست میدارد و
حال انکه ترا دشمن میدارد زیرا که خدا خلق کرد مرا و تورا از
یك نور **پنجم** انکه ان حضرت در روز خندق بمبارزه
عمرو بن عبدود بیرون شد و ضربتی برو زد که افضل بود
از اعمال امت پیغمبر تا روز قیامت چنانچه رسول خدا از ان خبر داد
و هم روایتست که ان سرور فرمود لضربة علی خیر من عبادة
الثقلین **ششم** انکه چون در غزوه خیبر ابا بکر و عمر
رایت پیغمبر را گرفتند و بجنگ رفتند و جنگ نکرده گریختند
پیغمبر فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحبه الله و رسوله
و یحب الله و رسوله کرارا غیر فرار لا یرجع حتی یفتح الله
علی یدیه یعنی فردا علم را خواهم داد بمردی که خدا و رسول او
را دوست میدارند و او خدا و رسول را دوست میدارد کرار

باندانسته
کرارا

که فرار از جنگ نکند و بر نگردد تا خداوند فتح بر دست
او کند پس روز دیگر شد علم را بامیر المؤمنین ع داد و ان حضرت
بجنگ رفت و مرحب را بقتل رسانید و در قلعه خیبر را کند
و فتح کرد و حسان بن ثابت در ان روز این اشعار بگفت ......

وکان علی ارمد العین یبتغی	دواء فلما لم یحس مداویا
شفاه رسول الله منه بتفلة	فبورك مرقیا و بورك راقیا
وقال ساعطی الرایة الیوم صارما	کمیا محبا للرسول موالیا
یحب الهی والاله یحبه	به یفتح الله الحصون الاوابیا
فاصفی بها دون البریة کلها	علیا و سماه الوزیر المواخیا

هفتم انکه چون بعضی بجوار پیغمبر امدند در حوالی مسجد که
رسول خانها بنا کردند از هر خانه دری بمسجد گذاشتند رسول
خدا بحکم خداوند معاذ بن جبل را فرمود که مردم را اعلام کند که هر
کس که در خانه خود را که بمسجد باز میشود مسدود کند و هیچ کس را
اجازه نداد ولو بگذاشتن یک روزنه مگر علی بن ابی طالب ع را
که فرمود باب او مفتوح باشد و فرمود که این حکم از جانب خداست
و قال صلی الله علیه و آله لا یحل لاحد ان یجنب فی هذا
المسجد الا انا و علی و فاطمة و الحسن و الحسین ع و من کان

الهی

مِنْ اَهلِی فَاِنَّهُمْ مِنّی **هشتم** انکه در ان حضرت بود
خصال انبیا ع و اگر کسی میخواست که نظر کند بعلم ادم
و حکمت نوح ع و حلم و سخای ابرهیم و بهجت سلیمان و زهد
داود و جمال یوسف ع نظر میکرد بامیر المؤمنین ع چه ان
حضرت یادکاری همه بوده انچه خوبان همه تنها دارند تو
و محمد بن احمد مفجع بصری که از وجوه اهل لغت و ادب و حدیث
و اشعار بسیاری در مراثی اهلبیت ع گفته و چون تفجع بر
قتل ایشان مینموده او را مفجع لقب داده اند و قصیده گفته
در مدح امیر المؤمنین ع معروف بقصیده اشباه و در ان
تشبیه کرده امیر المؤمنین ع را بسایر پیغمبران علیهم السلم قال
کَانَ فِی عِلْمِهِ کَآدَمَ اِذْ عَلِمَ شَرْحَ الْاَسْمَاءِ وَالْمُکْنِیَا الْاَبْنَا
نهم انکه ملئکه ان حضرت را دوست میداشتند و افتخار
میکردند بخدمت کاری انحضرت حقتعالی ملکی خلق فرموده
بصورت انحضرت در اسمان چهارم که در هر روز زیارت
کنند او را هفتاد هزار ملئکه و تسبیح و تکبیر میگویند و
ثواب انرا برای محبین انحضرت قرار میدهند **دهم**
انکه وقتی برای غسل انحضرت سطل ابی از کوثر نازل شد با مندیلی

ان حضرت ازان اب غسل کرد و با مندیل خود را مسح کرد و در
روایت دیگر است که در یکی از غزوات بود وقت فریضه شد و
اب نیافت که وضو بگیرد جبرئیل سطل اب اورد و میکائیل مندیل
پس ان حضرت وضو گرفت و با مندیل مسح کرد و ابن حجاج اشاره به
همین فضیلت کرده در شعر خود و حدیث جام کَالسَّطْلِ وَالْجَامِ وَالْمِنْدِیلِ جَاءَ بِهِ
جِبْرِیلُ لَا اَحَدٌ فِیهِ بِمُخْتَلِفٍ اما حدیث جام پس چنانست که جبرئیل
نازل شد بر رسول خدا و با او جامی از بهشت که در ان بود میوه
بسیاری پس بدست پیغمبر داد پس انجام تسبیح و تکبیر و تهلیل
گفت در دست انحضرت پس داد انرا بامیر المؤمنین ع پس تسبیح و
تکبیر و تهلیل گفت در دست امیر المؤمنین ع پس گفت که مِنْ مَا اَمَرَ
بِکَلَامٍ نکنم مگر در دست پیغمبر یا وصی پیغمبر پس عروج کرد باسمان
در حالیکه میگفت بزبان فصیح که شنیده میشد اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ
لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا
قَالَ الشَّاعِرُ اَمَا بِیَ کَلِیمُ الْجَانِ وَالْجَامُ بَعْدَهُ فَهَلْ لِکَلِیمِ الْجَانِ یَا الْجَامُ مِنْ مِثْلٍ
یازدهم انکه هدایا و تحف بسیار از جانب خدا برای حضرت رسول
و امیر المؤمنین ع نازل شده مانند انار و انگور و اترج و سفرجل
و غیر ذلک و قد اشار الی بعض ذلک الحمیری فی قوله حدثنا

الشیخ الثقة محمد عن صدقة روایة متسقة عن انس عن
النبی رأیته علی حوی مع النبی ذی النهی یقتطف قطفا
فی الهوی شیئا کمثل العنب فاکلا منه معا حتی اذا
ما شبعا رأیته مرتفعا فقال منه عجبی کان طعام الجنة
انزله ذو العزة هدیة للصفوة من الهدایا النجب و از ذهم
آنکه آن حضرت قسیم جنت و نار است و او است ساقی حوض و
حامل لواء رسول خدا ص در دنیا و آخرت و آنکه حب آن حضرت
ایمان و بغض آن حضرت کفر و نفاق است و آنکه ولایت آنجناب
ولایت الله و رسوله و عداوت آنجناب عداوت خدا و رسول است
و ولایت آنجناب حصاری است از عذاب الهی و اگر جمع میشدند
مردم بر محبت آن حضرت خلق نمیفرمود خداوند آتش را و آنکه
حب آن حضرت میخورد گناهان را همچنانکه میخورد آتش هیزم
را و مثل آن حضرت مثل قل هو الله احد است که هر که یکدفعه
بخواند گویا ثلث قرآن را خوانده و دو دفعه دو ثلث و سه دفعه گویا
ختم قرآن نموده پس هر که علی را بزبان دوست دارد کامل شد
برای او ثلث ایمان و بلسان و قلب اگر دوست دارد دو ثلث ایمان
و اگر باین دو او را نصرت کند بدست خود کامل شده در او تمام ایمان

و آنکه اصحاب رسول ص منافقین را میشناختند ببغض آن
حضرت و آنکه دشمنان آن حضرت ولد الزنا یا ولد الحیض
میباشند قال النبی لعلی علیه السلام لا یحبک الا من طابت
ولادته و لا یبغضک الا من خبثت ولادته و
لا یوالیک الا مؤمن و لا یعادیک الا کافر و عنه علیه السلام
حب علی بن ابی طالب حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة
لا تنفع معها حسنة و قال ص شیعة علی ع هم الفائزون
یوم القیمة و عن ابی سعید الخدری فی قوله تعالی و لتعرفنهم
فی لحن القول قال ببغضهم علیا ع ابن عباس روایت کرده
که دیدم حسان بن ثابت را بمنی و رسول خدا ص و اصحابش نیز
جمع بودند پس آن حضرت فرمود ای معاشر مسلمین این علی بن
ابی طالب سید عرب و وصی اکبر منزلت او نسبت بمن مثل منزلت
هرون است از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از
من و قبول نمیشود توبه از توبه کننده مگر بمحبت او بگو
ای حسان در این باب شعری حسان گفت لا تقبل التوبة من
تائب الا بحب ابن ابی طالب ع اخی رسول الله بل صهره
و الصهر لا یعدل بالصاحب و من یکن مثل علی و قد

ردّت لَهُ الشمسُ مِنَ المَغرِب سیزدهم انکه سبّ و بیزاری از ان حضرت کفر است و کسیکه مراجعه کند بکتب سیر و اخبار خواهد دانست که بسیار انکسانی که ان حضرت را سبّ میکردند در دار دنیا چاشنی عذاب الهی را چشیدند مانند هلاکت مردیکه سبّ ان حضرت مینمود بزیر پای شتر و کور شدن خطیبی که ان جناب را سبّ نمود و کور شدن ابی عبد الله المحدّث که منکر فضل ان حضرت بود و بصورت سگ شدن خطیب دمشق و بصورت خرس شدن ان مؤذن که سبّ مینمود و سیاه شدن روی مردی دیگر و بیرون امدن کاوی از شط و کشتن خطیب بدگو را در وسط و فشردن ان حضرت گلوی بدگوئی را در خواب و قطران شدن بول مرد بدگوئی و هلاکت جمع بسیاری از ان کسانی که ان جناب را ناسزا میگفتند در خواب مانند احمد بن حمدون موصلی و مذبوح شدن هم سایه محمد بن عباد و غیر ایشان و نزول عذاب بر حارث بن نعمان فهری که از قبول مولائیت انجناب سر برتافت و کراهت شدید از ان ظاهر نمود چهاردهم انکه ان حضرت اعلم و داناترین مردم بود و پیوسته ملازمت

خدمت رسول بوده است و از مشکوة نبوی اقتباس مینمود و در هنگام رحلت رسول خدا از دنیا هزار باب از علم او تعلیم نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح میگشت و پیغمبر خدا فرموده است اَنَا مَدینَةُ العِلمِ وَ عَلیٌّ بابُها قال الشیخ الازدی انما المصطفی مدینة علم وهو الباب من اتاه اتاها چه گفتار خداوند تنزیل و وحی خداوند است و خداوند نهی کرده من سمعی علم علیم دوانست درست این سخن قول پیغمبر است گواهی دهم کاین سخن را از او است تو گوئی دو گوشم بر آواز او است و بسیار اتفاق میافتاد که صحابه بر احکام الهی بر ایشان مشتبه میشد و طریق تخلص از ان را نمیدانستند بجز رجوع کردن بان حضرت و بعضی غلط کاهی فتوی میدادند ان حضرت ایشان را بطریق صواب میداشت لهذا عمر مکرر گفت لولا علیٌّ لهلک عمر و بسیار وقت گفت اعوذ من معضلة لیس فیها ابو الحسن و هیچ گاهی نشد که ان حضرت در حکمی بانها رجوع کند چنانچه بر اهل علم و اطلاع واضح است و ابن ابی الحدید فضلا و علمای هر فنی را مستند بان حضرت کرده و خود ان حضرت هم را از کثرت علم خود

وحفظ ان حضرت بمرتبه بود که هر چه پیغمبر با و فرمود او حفظ
کردی و نازل شد بر رسول خدا از اسمان خبری مکرر
انکه تعالی فرموده در حق علی نازل شد وتعیها اذن واعیه
و در باب انحضرت واعقل ما نامیدند خود ان حضرت خبر داد
از کثرت علم خود در مواضع متعدده چنانچه منبر فرموده سلونی
قبل ان تفقدونی ای مردم هر چه میخواهید از من بپرسید
پیش از انکه من از میان شما مفقود شوم و پیوسته مردم نیز
از ان حضرت مطالب مشکله در علوم غامضه می پرسیدند
و جوابها می شنیدند و از غرائب انکه هر که بعد از ان حضرت
اینمقام را ادعا کرد در کمال ذلت و خواری رسوا شده
چنانچه واقع شد اینمطلب برای مقاتل بن سلیمان و ابن
جوزی و واعظ بغدادی در عهد ناصر بالله عباسی و
حکایات رسوا شدن ایشان بعد از تفوه باین کلام در کتب
سیر و تواریخ مسطور است بالجمله انکه انحضرت خبر داد
از اخبار غیبیه و از اخبار زیاده از انستکه احصا شود
این احقر بذکر چند موردی از ان اشاره میکنم و من در
این کتاب مخصوص نوشتم موسوم به الایات البینات فی اخبار

امیر

امیر المؤمنین عن الملاحم والغائبات و از ان حضرت مستدعیم
که نظر مرحمتی بر این حقیر فرماید فراغتی برایم حاصل شود
که ان کتاب را اتمام کنم و انکه پیوسته عمر خود را بخدمت کاری
این استانه مقدسه تمام کنم بالجمله از انجمله که خبر
داد که ابن ملجم فرق مرا با تیغ میشکافد و ریش مرا از خون
سرم خضاب میکند و پیوسته منتظر ان خضاب بود تا
واقع شد انچه فرموده بود و خبر داد از شهادت امام حسن ع
بزهر و بسیار دفعه از شهادت فرزندش حسین خبر داده و هنگام
عبور از کربلا مقتل مردان و مقام زنان و مناخ
شتران را نمود و گریه بسیار برای مظلومیت پسرش نمود و خبر
داد براء بن عازب را از درک کردن او زمان شهادت حسین ع
را و یاری ننمودن او ان حضرت را و خبر داد که بعد از من معویه
زنده بماند و سلطنت کند و خبر داد از حکومت حجاج و از
یوسف بن عمر ثقفی و از قتل و خونریزی ایشان و گرفتاری
مردم در زمان بنی امیه و خبر داد از خوارج نهروان و عبور
نکردن ایشان از نهر و از قتل ایشان و از کشته شدن ذوا
الثدیه سرکرده خوارج و خبر داد از غائب شدن جمعی از

اصحاب

اصحاب خویش نه هر یکرا چسان میکشند چنانچه خبر داد از
بریدن دست و پای جویریة بن مسهر و رشید هجری و
بدار کشیدن ایشان را و خبر داد از کیفیت شهادت میثم تمار
و بدار آویختن او را در نزد یکی خانهٔ عمرو بن حریث و از نخله
را که از آن دار درست کردند نشان میثم داد و خبر داد که کشته
شدن قنبر و کمیل و حجر بن عدی و غیره و خبر داد از مردن خالد
عرفطه و رئیس شدن او بر لشکر ضلالت و خبر داد از
قتال ناکثین و قاسطین و مارقین و خبر داد از مکنون
طلحه و زبیر هنگامیکه بجهت نکث بیعت و نقض عهد بجناب آن
حضرت بجانب مکه رفتن خواستند برون رفتند خیال عمره که
داریم حضرت فرمود خیال بصره دارید پس از آن خبر داد اصحاب
خویش را که بعد از این طلحه و زبیر را با لشکری فراوان
ملاقات خواهید کرد و خبر داد از وفات سلمان در مداین
هنگام رحلت او و بطی الارض بر جنازهٔ او حاضر شد و خبر
داد از خلافت بنی امیه و مآل ایشان و از خلافت بنی عباس
و ایشان فرمود در یکی از خطب خود باشهر اوصاف و
حسن اثر بعض خلفاء بنی عباس مانند رافت سفاح و

و خونریزی منصور و بزرگی سلطنت رشید و ذلت
مأمون و کثرت تعصب و عناد متوکل و کشتن پسر
او او را و کثرت تعب و زحمت معتمد بجهت اشتغال او به
حرب و جنگ با صاحب زنج و احسان معتضد با علویین
و کشته شدن مقتدر و استیلاء سه فرزند راضی متقی
و مطیع بر خلافت الخ و از خطب آنست ویل لهذه الامة
من رجالهم الشجرة الملعونة التی ذکرها ربکم تعالی اولهم
خضراؤهم و آخرهم هزماؤهم ثم یلی بعدهم امر امة محمد رجال
اولهم ارأفهم و ثانیهم افتکهم و خامسهم کبشهم و سابعهم
اعلمهم و عاشرهم اکفرهم یقتله اخصهم به و خامس
عشرهم اقضاهم للدین و اوصلهم للرحم کانی اری ثامن
عشرهم تفحص رجلاه فی دمه بعد ان یاخذ جنده
بکظمه من ولده ثلاث رجال سیرتهم الضلال تا آخر خطبه
که اشاره فرموده بکشته شدن مستعصم در بغداد و
قوله لکانی اراه علی جسر الزوراء قتیلا ذلک بما قدمت
یداک و ان الله لیس بظلام للعبید و دیگر خبر داد
از وقوع فتنه ها در کوفه و کشته شدن یا مبتلا شدن سادات

های شاغله سرکردکان ظلم که در کوفه علم ظلم و ستم افراشته
شانند و خبر داد از عرضه کردن معویه مردم را بر شتم و
سب کردن آن حضرت و خبر داد ابن عباس را در ذی قار
از آمدن لشکر بختیاری و که عدد آنها هزار و شبا
رود بدون کم و زیاد و خبر داد از دواهی بصره از فتنه
صاحب زنج در کلماتیکه با احنف بن قیس فرمود و خبر داد از لشکر
هلاکو و فتنه ایشان و در خطبه که بعد از واقعه جمل در
بصره خواند اشاره فرمود بقتل مردم بصره بدست زنگبار
واخبار فرمود از دجال و حوادث جهان و خبر داد از بناء شهر
بغداد و خبر داد از غرق شدن بصره فی قوله وایم الله لتغرقن
بلدتکم حتی کانی انظر الی مسجدها کجؤجؤ طیر فی لجة
بحر و خبر داد از مآل امر عبدالله بن زبیر قوله فیه خب ضب
یروم امرا ولا یدرکه ینصب حبالة الدین لاصطیاد الدنیا
وهو بعد مصلوب قریش و خبر داد از مقتل نفس زکیه
محمد بن عبدالله محض در احجار زیت مدینه و خبر داد از
مقتل برادر محمد ابرهیم در زمین باخمرا که موضعی است
در میان واسط و کوفه بقوله بباخمری یقتل بعد ان

یظهر

سهم غرب ای لا یدری رامیه

یظهر و یقهر بعد ان یقهر و هم فرمود یا بنیه سهم غرب
یکون منیته فیا بؤس للرامی شلت یده ووهن عضده
و خبر داد از مقتولین فخ و سلطنت سلاطین علویه در
مغرب و از سلاطین اسماعیلیه بقوله ثم یظهر صاحب
القیروان الی قوله من سلالة ذی البداء المسجی بالرداء و خبر
داد از سلاطین آل بویه و قوله فیهم و یخرج من دیلمان بنو
الصیاد الی قوله حتی یملکوا الزوراء و یخلعوا الخلفاء
و خبر داد از انکه مروان سلطنت می کند بقوله اما ان له امرة
کلعقة الکلب انفه و هو ابو الاکبش الاربعة و ستلقی الامة
منه و من ولده یوما احمر و خبر داد بملک بنی عباس و انکه
زلزله برایشان غلبه کند و سلطنت از ایشان گرفته شود
فی قوله ملک بنی عباس یسر لا عسر فیه الی قوله و یسلط
علیهم ملک من الترک یاتی علیهم من حیث بدا ملکهم
لا یمر بمدینة الا فتحها و لا ترفع له رایة الا نکسها الویل
الویل لمن ناواه فلا یزال کذلک حتی یظفر الی غیر ذلک مما لیس
مقام ذکره شمار دهم آنکه آن حضرت ازهد مردم بود بعد
از رسول خدا صلعم تمامی زاهدین روی اخلاص بدرگاه او

ذی البداء المسجی مراد از اسماعیل ... [illegible]

اکبش اربعه اولاد مراد یزید و ولید و هشام و سلیمان از پسران عبدالملک مروانند

در زندان حضرت سید زهاد بود هرگز طعامی سیر نخورد
و ماکول و ملبوسش از همه کس درشت‌تر بود و کم بود که
خورشی با نان خود ضم کند و اگر گاهی میکرد نمک
یا سرکه یا زیت بود و در مکتوبی که بعثمان بن حنیف نوشته
چنین مرقوم فرموده که امام شما از دنیا اکتفا کرده بدو جامه
کهنه و از طعام خود بدو قرص نان و فرموده که اگر من
میخواستم غذای خود را از عسل مصفی و مغز گندم قرار
دهم و جامهای خود را از بافتهای حریر و ابریشم کنم برای
من ممکن بود لکن هیهات که هوا و هوس بر من غلبه کند
و من طعام چنین باشد و شاید در حجاز و در یمامه کسی باشد
که نان نداشته باشد و شکم سیر بر زمین نگذارد آیا
من با شکم سیر بخوابم و در اطراف من شکمها گرسنه باشد و قناعت
کنم بهمین مقدار که مرا امیر مؤمنان گویند و لکن فقرا را
مشارکت نکنم در سختی و مکاره روزگار خلق نکرده‌اند مرا
که بسته مثل حیواناتیکه همت آنها بخوردن علف مصروف است
مشغول بخوردن غذاهای پاکیزه و لذیذ نشوم و کسیکه
سیر کند در خطب و کلمات آن حضرت و سیره آنجناب

بعین الیقین میداند کثرت زهد و بی اعتنائی آنحضرت
را بدنیا تا چه اندازه بوده قال علیه السلام والله ان دنیاکم هذه اهون
فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم **هفدهم** آنکه
آن حضرت اعبد مردم و سید عابدین و مصباح متهجدین بود
نمازش از همه کس بیشتر و روزه اش از همه مردم فزون‌تر متهجدان خدا
از آنجناب نماز شب و ملازمت ورد و اوراد و اقامت نوافل را آموختند
و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند پیشانی نورانیش
از کثرت سجود پینه کرده بود و وقتی تیری بپای مبارکش فرو رفته
بود خواستند آن را بیرون آورند دیدند که درد آن بر آن جناب
نکند صبر کردند تا مشغول نماز شد آنگاه بیرون آوردند
چه در آن وقت توجه کلی آنجناب بجناب حق تع بود و ابدا خبر و التفات
نداشت و بصحت پیوسته که آنجناب در هر شب هزار رکعت
نماز میگذاشت و گاه گاهی از خوف و خشیت الهی آنحضرت را
غشی طاری میشد از کنیز آن حضرت پرسیدند نماز علی
در ماه رمضان بیشتر بود فرمود رمضان و شوال نزد علی یکسان بود
تمام شبها را بعبادت احیا میداشت و حضرت علی بن الحسین علیه السلام
با آنکه در عبادت و نماز و ذکر و اوراد و تعقیبات زین العابدین ع

میکنند بعضی فرمود من یقدر علی عبادة علی بن ابی طالب ع
یعنی کیست توانا نیست بر عبادت علی بن ابی طالب ع و هیچ کس
قدرت دارد که مثل علی خدا را عبادت کند **و در حدیث** ضرار
است که برای معویه وصف آنحضرت میکند ولقد رأیته اذ
مثل فی محرابه وقد ارخی اللیل سدوله وغارت نجومه
وهو قابض علی لحیته یتململ تململ السلیم ویبکی بکاء
الحزین وهو یقول یا دنیا ابی تعرضت ام الی تشوقت هیهات
هیهات لا حاجة لی فیک ابنتک ثلثا لا رجعة لی علیک ثم
یقول واه واه لبعد السفر وقلة الزاد وخشونة الطریق
قال فبکی معویة وقال حسبک یا ضرار کذلک والله کان علی
رحم الله ابا الحسن علیه السلام **وفی حدیث** ابی الدرداء قال شهدت
علی بن ابی طالب بشویحطات النجار وقد اعتزل عن موالیه واختفی
ممن یلیه واستتر بمغیلات النخل فافتقدته وبعد علی مکانه
فقلت لحق بمنزله فاذا انا بصوت حزین ونغمة شجی وهو یقول الهی
کم من موبقة حلمت عن مقابلتها بنقمتک وکم من جریرة
تکرمت عن کشفها بکرمک الهی ان طال فی عصیانک
عمری وعظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک ولا

انا براج غیر رضوانک فشغلنی الصوت واقتفیت الاثر — واقتفیت
فاذا هو علی بن ابی طالب ع بعینه فاستترت له واخملت
الحرکة فرکع رکعات من جوف اللیل الغابر ثم فزع الی
الدعاء والبکاء والبث والشکوی فکان مما به الله
ناجی ان قال الهی افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم
اذکر العظیم من اخذک فتعظم علی بلیتی ثم قال آه ان
انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت محصیها فتقول
خذوه فیا له من مأخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته
یرحمه الملأ اذا اذن فیه بالنداء ثم قال آه من نار تنضج الاکباد
والکلی آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من لهبات لظی
ثم قال انعم فی البکاء فلم اسمع له حسا ولا حرکة فقلت غلب
علیه النوم لطول السهر اوقظه لصلوة الفجر قال فاتیته فاذا
هو کالخشبة الملقاة فحرکته فلم یتحرک وزویته فلم ینزو فقلت
انا لله وانا الیه راجعون مات والله علی بن ابی طالب قال
فاتیت منزله مبادرا انعاه الیهم فقالت فاطمة ع یا ابا الدرداء
ما کان من شانه ومن قصته فاخبرتها الخبر فقالت هی والله یا
ابا الدرداء الغشیة التی تاخذه من خشیة الله ثم اتوه بماء فنضحوه

علی وجهه فافاق ونظر الی وانا ابکی فقال مم بکاؤک
یا ابا الدرداء فقلت مما اراه تنزله بنفسه فقال یا ابا
الدرداء فکیف لو رایتنی ودعی بی الی الحساب وایقن اهل
الجرائم بالعذاب واحتوشتنی ملئکة غلاظ وزبانیة
فظاظ فوقفت بین یدی الملک الجبار قد اسلمنی الاحباء ورحمنی
اهل الدنیا لکنت اشد رحمة بین یدی من لا یخفی علیه خافیة
فقال ابو الدرداء فوالله ما رایت ذلک لاحد من اصحاب
رسول الله صلعم کثرت جود و سخاوت آن حضرت است
و اینمطلب مشهورتر است از آنکه ذکر شود روزها روزه می
گرفت و شبها از کرسنگی میکذرانید و قوت خود را بدیکران
عطا میفرمود و سوره هل اتی در باب ایشان آن حضرت نازل شد
و آیه والذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة
در شان او وارد شده مزدوری میکرد و اجرتش را تصدق مینمود
و خود از کرسنکی سنگ بر شکم می بست ابو الفضل گفته که دیدم
آن حضرت ایشان را طلبید و ایشان را عسل خورانید و چندی
با ایشان صحبت کرد که بعض اصحابش تمنی کرد که کاش من یتیم
بودم پس اعرابی از آن حضرت چیزی خواست حضرت امر فرمود

برای وی هزار وکیل آنجناب پرسید از طلا یا نقره داد
دینار بدهم یا هزار درهم فرمود هر دو نزد من دو سنگ است بده
با عرابی هر کدام که برای او انفع است و بس است شهادت
معاویه که اعدی عدو آنحضرت است بسخاوت آنحضرت که گفت
اگر علی مالک شود خانه از طلا و خانه از کاه طلا را پیشتر تصدق
میدهد تا هیچ از آن نماند و **در روایتست** که چون در زمین
ینبع برای آنجناب حفر قناتی کردند آبی از آن بیرون آمد
که باندازه گردن شتر بود از این جهت که آب از آن جوشید بیرون
آمد آنجا را ینبع گفتند پس برای آن حضرت بشارت آوردند
فرمود بشارت را بوارث دهید پس فرمود هی صدقة بتة
فی حجیج بیت الله وعابر سبیل الله لا تباع ولا توهب فمن
باعها او وهبها فعلیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین
ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا و روایت کرده
سید بن طاوس ره در کشف المحجة که امیر المؤمنین ع
فرمود که من تزویج کردم فاطمه ع را و نبود از برای من فراشی
و صدقه من امروز اگر قسمت شود بر بنی هاشم هر آینه کفایت
کند و وسعت دهد ایشان را و گفته که آنحضرت وقف کرده

اموال خود را و غلهٔ آنحضرت چهل هزار اشرفی بود و با این حال وقتی شمشیر خود را در معرض فروش در آورد و فرمود کی میخرد شمشیر مرا اگر بود نزد من عشای نمیفروختم آن را

نوع دهم حسن خلق و شگفته روئی آن حضرت است و این مطلب بحدی واضح بوده که دشمنانش این را عیب او شمردند عمرو عاص میگفت که او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمر و این را از قول عمر برداشته که او برای اینکه خدا فندا بان حضرت تفویض نکند این را عیب او شمرد نقل است که روزی معاویه بقیس بن سعد گفت خدا رحمت کند ابو الحسن ع را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی چنین بود رسول خدا ص هم با صحابه خوش طبعی مینمود و خندان بود ای معاویه تو بظاهر چنین مینمودی که او را مدح میکنی اما قصد ذم آن جناب نمودی والله که آنحضرت با آن شگفتگی هیبتش از همه کس افزون بود و آن هیبت تقوی بود که آنسرور داشت نه مثل هیبتی که ارذال و لئام شام از تو دارند و روایت است که آنحضرت ع بخرما فروشان عبور کرد کنیزکی را دید که میگرید سبب گریه او را پرسید گفت آقایم درهمی بمن داد

که خرما بخرم چون خریدم و بردم نپسندید چون آوردم پس دهم قبول نمیکند از من آن جناب بخرما فروش فرمود ای بندهٔ خدا این کنیز است و امری بدست او نیست از برای او پس دهم او را درهم و خرمای خود را بگیر آن مرد برخواست و دستی زد بسینه امیر المؤمنین و آنجناب را دور کرد مردم گفتند این امیر المؤمنین است آن مرد ترسید و خرما را گرفت و پول کنیزک را داد و گفت بامیر المؤمنین ع عرض کرد که از من راضی شو پس آنحضرت فرمود چه زود از تو راضی میشوم اگر اصلاح کنی امر خود را و بروایت دیگر فرمود اگر وفا کنی بمردم حقوق ایشان را و بالجمله کان ع بشره دائم و ثغره باسم غیث لمن رغب و غیاث لمن رهب ثمال الارامل و ثمال الارامل متعطف علی رعیته و مشیر علی مشیته متبسم

کثرت تواضع آنحضرت آن حضرت هیزم آورد برای خانه و آب میکشید و جاروب میکرد و کفش خود را پینه میکرد و گاهی مشک آب برای پیر زنها بدوش میگرفت و بسیار وقتها نان طعام بر دوش میکشید برای بچه های یتیم میبرد و در بازارها تنها عبور میکرد و گمشده گان را هدایت مینمود و درمانده گان را اعانت می

فرمود وقتی مردی با پسرش مهمان آنحضرت شدند بعد از صرف
طعام قنبر آب دست شوئی آورد و ابریق را از قنبر گرفت و
دست مهمان را شست و او را قسم داد که بکمال اطمینان
دست خود را بشوید و چنان فرض کند که قنبر دست او را
میشوید پس از آنکه دست مهمان را شست محمد پسر خود را
فرمود ای پسر اگر پسر مهمان تنها بخانه من آمده بود من
دست او را میشستم لکن چون با پدر خود آمده و خدا
ما بین پدر و پسر فرق گذاشته پدر دست پدر را شست
پسر دست پسر را بشوید پس محمد دست آن پسر را شست و
وقتی سوار شد آنحضرت بجائی برود اصحابش پیاده دنبال
مرکب آنحضرت راه افتادند فرمود حاجتی دارید عرض کردند
خیر میخواهیم همراه تو پیاده باشیم فرمود برگردید همراهی پیاده
با سواره مفسده است برای سواره و مذلت است برای
پیاده و فی کرة اخری فمشوا خلفه فقال انصرفوا فان
خفق النعال خلف اعقاب الرجال مفسدة لقلوب النوکی
وعن ابی طالب المکی کان علی علیه السلام یحمل التمر والمالح بیده
ویقول لا ینقص الکامل من کماله ما جر من نفع الی عیاله

بدبیت و بکم کثرت شجاعت آنحضرت
که باتفاق دوست و دشمن کرار غیر فرار و غالب کل غالب
است و این مطلب بنا بر غزوات آنحضرت مانند بدر
واحد و خیبر و احزاب و جنگهای بصره و صفین و دیگر
غزوات آنحضرت ظاهر است و پیوسته شمشیر آنحضرت
بر درع آهن و خود فولادی فرود میامد و آهن و فولاد
میدرید و مرد میکشت و امیرالمؤمنین ع در این غزوات
اظهار خرق عادت نخواست بنماید بلکه این شجاعت و
قوت ملازم قالب بشریت آنحضرت بود دوست و دشمن
اعتراف دارند که شجاعت آنحضرت شجاعت گذشتگان را از
یاد برد و نام آیندگان را بر زبان مردم ننهاد مقاماتش در
حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است
شجاعتیست که هرگز نگریخت و از هیچ لشکری نترسید
و چه خوب گفت طرماح بمعاویه در وقتی که در مکتوب جواب
برای آنحضرت نوشت و در آن لشکر بسیار را بخیال آن
حضرت داشت اظنک تهدد البط بالشط گفت ترسانیدن تو
علی را بکثرت لشکر مثل ترسانیدن مرغابیست بشط آب

علی از دریای لشکر چه بیم دارد علی یک خروس منقا
ر بلند دارد که مالک اشترش باشد که لشکر را مانند دانه
برمی چیند تا چه رسد بخودش و **بالجمله** هر کس
خصم مقابل آن حضرت بیامده که نجات یافته باشد
مگر با یمان آوردن و هرگز ضربتی نزد که محتاج بضربت
دیگر باشد شجاعی که آن حضرت میکشت قوم او افتخار می
کردند بانکه امیر المؤمنین علیه السلام او را کشته و لهذا خواهر
عمرو بن عبدود در مرثیه برادر خویش اشعاری خواند باین
مضمون که اگر کشنده عمرو غیر امیر المؤمنین ع بود من تا
زنده بودم بر او میگریستم اما چون قاتل او یگانه است در
شجاعت ممتاز است بکرامت کشته او را عاری و ننگی نیست
و شجاعی که لحظه در مقابل آن حضرت میایستاد پیوسته با
افتخار مینمود از قوت قلب و دلیری خود می سرود پادشاهان
بلاد کفر صورت آن جناب را در معبد خود نقش میکردند
و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای تیمن و تبرک صورت
او را بر شمشیرهای خود از جهت ظفر و نصرت بر دشمن نگاشته
و با خود میداشته اند **بیست و ششم** آنکه قوت

و زور آن حضرت ضرب المثل است در آفاق و هیچ کس به
قوت او نبوده و احدی همپایه او نبوده در خیبر را بدست
معجز نمای خویش از جا کند و جماعتی نتوانستند حرکتش
دهند و سنگی عظیم را از سر چاهی بر گرفت که لشکری از
تحریکش عاجز بودند یا قالع الباب التی عن هزها عجزت اکف اربع
و از شیخ اجل ابن شهر آشوب قضایای بسیار در باب
قوت آن حضرت نقل نموده مانند بریدن آن حضرت قماط
را در حال طفولیت و کشتن اژدهای را بفشار دادن گلوی
او را در اوان صغر که در مهد جای داشت و اثر انگشت آن جناب
در استوانه کوفه و مشهد کفا و در تکریت و موصل و غیره
و اثر شمشیر او در صخره جبل ثور در مکه و اثر نیزه او در
کوهی از جبال بادیه و در سنگی در قلعه خیبر در سابق معروف
بوده گویند دست هر کس را امیر المؤمنین ع بقوت می
گرفت نفسش حبس میگشت اگر زیاد زور میکرد او را می
کشت و قضیه آن حضرت با خالد بن الولید در باب قطب
رحی که میله سنگ آسیا را آن حضرت طوق کرد و بر گردن
خالد آویخت و هیچ کس نتوانست که او را خلاص کند

خود آن حضرت که آن را مثل خمیر قطعه قطعه کرد و بر ریخت
و نیز حکایت فشار دادن آن جناب خالد را با انگشت سبابه و
وسطی بنحویکه خالد با آن قوت و زور نزدیک بهلاکت
رسید و صیحهٔ منکره کشید و در جامهٔ خود پلیدی
کرد و نگاه داشتن آن حضرت در حال طفولیت خویش بر اژدر
رضاعی خود را که معلق شده بود در میان چاه الی غیر ذلک
بر همه کس معلوم است و از عجائب و معجزات امیر المؤمنین
آنستکه آن حضرت در سالیان دراز که در خدمت حضرت
رسول ص با کفار جهاد همیکرد و در ایام خلافت خود
با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگهای سخت همیکرد هرگز
هزیمت نگشت و او هرگز جراحتی منکر نرسید هرگز با مبارزی
قتال نداد الا آنکه بر وی ظفر جست و هرگز قرنی از وی
نجات نیافت و در تحت هیچ رایت قتال نداد آنکه دشمنان
را مغلوب و ذلیل ساخت و هرگز از انبوه لشکر خوفناک
نگشت و همواره بجانب ایشان هروله کنان رفت بیست
و ششم آنکه آن حضرت افصح فصحا بود و این مطلب
بمرتبه واضح است که معاویه اذعان بان نمود چنانچه گفته

والله راه فصاحت و بلاغت را بر هیچ کس غیر علی نکشوده
و قانون سخن را کسی غیر او تعلیم ننموده و بلغا گفته اند در
وصف کلام آن جناب که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق
و کتاب نهج البلاغه اقوی شاهد است در اینباب و مستوفیان
عرب طریقه خطابه و کتابت را از آن حضرت تعلیم کردند
عبد الحمید مستوفی مروان حمار که در کتابت باو مثل مستوفی
مروان حمار که در کتابت باو مثل میزنند و میگویند بدئت
الکتابة بعبد الحمید و ختمت بابن العمید صد فصل از کلمات
امیر المؤمنین ع را از حفظ کرده بود و زعم اهل الدواوین
لولا کلام علی بن ابی طالب و خطبه و بلاغته فی منطقه
ما احسن احد ان یکتب الی امیر جند و الی رعیة گویند وقتی
آن حضرت از منبر فرود آمد مردم تعریف فصاحت و بلاغت
آن حضرت نمودند گفتند ما نشنیدیم فصیحتر و بلیغ تری از آن تو چگونه
آن جناب تبسم کرد و فرمود چنین نباشم و حال آنکه مولدم
بمکه شده و خدا و رسول را نداند اندازه فصاحت و دقایق
حکمت کلمات آن حضرت را هیچ کسی آن زو نکرده و در خاطر
نگذشته است که مانند خطب و کلمات آنحضرت تلفیق

کرد

کند و اکر بعضی از علمای سنت خطبه شقشقیه را از خطبای
آن حضرت نشمرند و منسوب بسید رضی جامع نهج البلاغه
کردند مطلب تحقیقی در نظر داشته اند که آن صیانت خلفا است
از ظلم و ستم بر امیر المؤمنین ع والا بر اهل ادب و خبره
فن پوشیده نیست سخافت قول ایشان چه علمای سیر ذکر
کرده اند که قبل از ولادت سید رضی این خطبه را در کتب
سالفه یافتند و ابن ابی الحدید و فصحای عرب و علمای ادب
اتفاق دارند که سید رضی و غیر سید رضی ابدا بامثال این
کلمات نتوانند خطبه تلفیق کنند **بیست و چهارم** آنکه
مستجاب شد دعای آن حضرت در احیاء مردگان و شفاء
مریضان مانند زنده کردن جمجمه یعنی کله پوسیده و تکلم کردن آن
سر با آن حضرت در اراضی بابل و در آن موضع مسجدی بنا
کردند معروف بمسجد جمجمه و آثار آن مسجد تا حال در نزدیکی مسجد
رد شمس در نواحی حله معروف است و من در کتاب هدیة
الزائرین بهر دو مقام اشارت کردم **و دیگر** زنده
کردن آن حضرت سام بن نوح را و زنده کردن اصحاب
کهف در حدیث بساط که سیر داد امیرالمؤمنین جمعی از اصحاب

را در هوا ... و برد ایشان را در نزد کهف اصحاب کهف
و سلام کردند اصحاب بر اصحاب کهف و جواب نشنیدند
جز امیر المؤمنین ع که تکلم کردند ایشان با آن حضرت و
روایت است که وقتی رسول خدا مریض شده بود امیر
المؤمنین ع بر بالین او آمد دست بر سینه مبارک رسول خدا گذاشت
و فرمود ام ملدم اخرجی عن رسول الله در زمان آن تب از بدن
رسول خدا بیرون شد و آن حضرت برخواست و نشست و لنعم ما
قیل من ذا لیت الجمع عن الطهر بیر من ردت الشمس له بعد
العشاء من عبر الجیش علی الماء ولم یخش علیه بلل و لا بذ
و ملتئم کردن آن حضرت دست مقطوع هشام بن علی همدانی
را در حرب صفین و دست مقطوع اسود حبشی که از محبان آنجناب
بود بامر آن حضرت قطع شده بود بتهمت سرقت او مشهور است
بیست و پنجم آنکه مستجاب شد نفرین آن حضرت در حق جماعتی
چنانچه نفرین کرد در حق بسر بن ارطاط باختلاط عقل و بسر دیوانه
شد و پیوسته شمشیر میخواست شمشیری از چوب برای او ترتیب
داده بودند با متکا با و میدادند و او چندان آن شمشیر چوبی را بر آن
متکا میزد تا میافتاد و غش میکرد و پیوسته بدین حال

بود تا بجهنم واصل شد و نفرین کرد در حق طلحه و زبیر که
بذلت و زشتی کشته شوند زبیر را عمرو بن جرموز در وادی
السباع نزدیک بصره در وقت خواب بکشت و جسد او
را در زیر خاک کرد و طلحه را مروان حکم در یوم جمل تیری بزد
که بسبب آن رگ اکحلش گشوده گشت نسبت با نقیاد حیوا
نات و حیوانات آنجناب را چنانچه انیم طلب ظاهر است از حدیث شیر
و جویریه بن مسهر که چون در سفر خود چون شیر را دید او را
سلام رسانید و گفت امیر المؤمنین ترا از اسیب توامان
داده شیر چون این بشنید روی برتافت و پنج مرتبه همهمه
کرد و برفت و مخاطب فرمودن آنجناب با ثعبان بر منبر کوفه
و تکلم کردن ثعبان و کرامت و حرمت با آن حضرت و سلام
دادن ماهیان فرات آنجناب را بامارت مؤمنان و بردن اشتر
غراب کفش آن حضرت را و افتادن ماری از آن و قضیه مرداد
بیجانی و شتر سرکش او و حکایت مرد یهودی و مفقود شدن
ما هلکی او و او ردن جنیان انهار را بامر امیر مؤمنان و کیفیت
بیعت گرفتن آنجناب از جنها بوادی عقیق و غیره هر یک در جای
خود بشرح رفته **بیست و هفتم** آنکه بسیار مشاهده

از معجزات آنحضرت نسبت بجمادات و نباتات مانند
رد شمس برای آنحضرت که در زمان حیوة رسول خدا در
مدینه و بعد از ممات آنحضرت در ارض بابل واقع شد و صاحب
حدیث رد شمس را ذکر کرده اند و شعرای شیعه و سنی
آن را بشعر در آورده اند و بعضی در جواز رد شمس کتابها
نوشته اند و رد شمس را در مواضع عدیده ذکر کرده اند
برای آنحضرت نگاشته اند **و دیگر** حکم آنحضرت
بسکون زمین هنگامیکه زلزله هائله شد در زمین مدینه
در ایام ابوبکر و از جنبش باز ماند ایستاد و بحکم
آنجناب فرات کثرت **و دیگر** نطق کردن سنگ
ریزه در دست حق پرستش **و دیگر** حاضر شدن آن
حضرت بطی الارض در رفتن بجنازه سلمان در مداین و تجهیز
کردن او و دیگر حدیث بساط **و دیگر** سیر دادن
آنجناب ابو هریره را بطی الارض و رسانیدن او و به خانه
خویش هنگامیکه شکایت کرده با آنحضرت کثرت شوق خود را بدیدن
اهل و اولاد خود **و دیگر** حدیث کردن زمین با
آنحضرت باخبار خود در شب زفاف فاطمه **و دیگر**

طلا کردن آن حضرت کلوخی را برای وام خواه و حکم کردن
آن جناب ع بعدم سقوط دیواری که مشرف بر انهدام
بود و آن حضرت در پای آن نشسته بود **و دیگر**
نرم شدن آهن زره بدست آنحضرت چنانچه خالد گفته که
دیدم آنجناب حلقه های زره خود را با دست خویش اصلاح
میکرد و بمن فرمود ای خالد خداوند بسبب ما و برکت ما آهن
را در دست داود ع نرم ساخت **و دیگر** شهادت
نخلهای مدینه بفضیلت آنجناب ع و فضیلت پسر عمو
برادرش رسول خدا ص و نام گذاشتن آن حضرت آن نخلها
را بصیحانی **و دیگر** سبز شدن درخت امرودی
بمعجزه آن حضرت و اژدها شدن کمان بامر آن حضرت ع
و تکلم کردن شجر و مدد با نجناب ع در اراضی مدر
و کم شدن آب فرات هنگام طغیان آن بامر آنحضرت ع و
از این قبیل زیاده از آنستکه احصا شود **و بیست و نهم**
آنکه آن حضرت احلم مردم بود و عفو کننده تر مردمان بود
از کسیکه با او بدی کند و صحت این مطلب معلوم است از آنچه
کرد با دشمنان خود مانند مروان حکم و عبدالله زبیر و دیگران

که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و ایشان اسیر آنحضرت
شدند تمامی را رها کرد و متعرض ایشان نشد و
چون بر صاحب هودج ظفر یافت نهایت شفقت و لطف در حق او
مراعات نمود و او را بمدینه برگردانید و اهل بصره
شمشیر بر روی او و اولادش کشیدند و بر آن حضرت ناسزا
گفتند چون بر ایشان غلبه کرد شمشیر از ایشان برداشت
و ایشان را امان داد و اموال و اولادشان را نگذاشت غارت
کنند و نیز این مطلب ظاهر است از آنچه در جنگ صفین
با معویه کرد که اول لشکر معاویه سر آب را گرفته
مدتی آن حضرت را از آب منع کردند بعد از آن آنجناب ع
آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را بصحرای بی آبی
راند اصحاب آن حضرت گفتند تو هم آب را از ایشان منع فرما
تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ و جدال نباشد
فرمود نه والله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر
تیز مغنی است مرا از این کار و فرمان کرد تا طرفی از آب گشودند
تا لشکر معویه نیز آب بردارند **بیست و نهم** آنکه آن
حضرت رای و تدبیر و سیاستش و خشونتش در دین

خدا از همه کس بیشتر بود و خود آنحضرت فرموده لو لا
التقی لکنت ادهی العرب و خشونت آنحضرت در مقام
دین بنحوی بود که مراعات اولاد و اقربای خود نمیکرد
چنانچه معلومست از رفتار او با عقیل و با ابن عباس
بلکه با اولاد خویش ملاحظه کن حدیث عسل را و عاریه
گرفتن ام کلثوم گلوبند را و در وقت عطا مابین ام هانی خواهر
خود و کنیز عجمیه او فرق نگذاشت و هر کدام را بیست درهم
داد و عقیل را با سودان در قسمت فرق نگذاشت قال
عقیل لتجعلنی و اسودا من سودان المدینة واحدا فقال
و ما فضلک علیه الا بسابقة او تقوی و روی انه قال
عبد الله بن جعفر لعلی علیه السلام یا امیر المؤمنین لو امرت
لی بمعونة او نفقة فوالله ما لی نفقة الا ان ابیع دابتی فقال لا
والله ما اجد لک شیئا الا ان تأمر عمک ان یسرق
فیعطیک **سیم امر آنکه ولادت آنحضرت** در خانه کعبه
واقع شد در روز جمعه سیزدهم رجب بعد از سی سال
از ولادت رسول خدا صلعم گذشته و این فضیلت از خصایص
آنحضرت است چه اشرف بقاع حرم مکه است و اشرف

مواضع حرم مسجد است و اشرف مواضع آن کعبه است
و احدی متولد نشد در سایر ایام در شهر حرام در بیت
الله الحرام سوی امیر المؤمنین ع ابو الائمة الکرام علیه
و آله الاف التحیة و السلام هذه من علاه احدی المعالی
و علی هذه فقس ما سواها ای سنان بقوت ایمان
سرح حیدر بگو پس از عثمان با مدیحش مدایح مطلق
زهق الباطل است جاء الحق در پس پرده آنچه دارید
اسد الله در وجود آمد ما لف فی خرق القوابل مثله
الا ابن آمنة النبی محمد صلی الله علی محمد و علی و آلهما ابدا
دائما **فصل** دوم آنکه از برای امیر المؤمنین ع
جمع شد شرافت نسب و ولادت و مصاهرت و اولاد به
اندازه که هیچ کس بمرتبه او نرسید چه آنحضرت هاشمی است
که متولد شده از هاشمیین و ولادتش در خانه کعبه واقع شده
و پدرش ابو طالب ع سید بطحا و شیخ قریش و رئیس مکه معظمه
بود و کفالت نمود حفظ کردن رسول خدا را از اوان صغر
تا ایام کبر و آن در یتیم را از مشرکین و کفار محافظت و حمایت
نمود تا او در حیوة بود حضرت رسول محتاج بهجرت و اختفا

غربت نشد تا گاهی که ابو طالب ع از دنیا رحلت کرد بی
یار و ناصر شد از مکه بمدینه هجرت کرد سوم مادر امیر المؤمنین
فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بود که بمنزله مادر
رسول خدا ص بود و خدمتش بآنحضرت معلوم است و رسول
خدا احسان او را منظور داشت و فاطمه ایمان آورد برسول خدا
در اولین و مهاجرت کرد بمدینه با مهاجرین و چون از دنیا وفات
کرد رسول خدا او را به پیراهن خود کفن کرد و در لحد او
او خوابید که از فشار قبر تا ابد ایمن باشد و او را تلقین فرمود
بولایت پسرش امیر المؤمنین علیه السلام و کسیکه عم امیر المؤمنین ع
رسول خدا سید الاولین و الآخرین محمد بن عبد الله خاتم
النبیین ص و برادرش جعفر طیار ذو الجناحین ع و عمش حمزه
سید الشهداء ع پدرانش پدران رسول خدا و مادرانش مادران
رسول خدا ص گوشتش و خونش با گوشت و خون او ممزوج و نور
روحش با نور او متصل و مضموم پیش از خلق آدم تا صلب
عبد المطلب و بعد از صلب عبد المطلب در صلب عبد الله
و ابو طالب ع از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند
رسیدند و ثانی هادی و دیگر شرافت مصاهرت

او است که رسول خدا ص با و تزویج فرمود فاطمه را که اشرف
دختران خویش و سیده زنان عالم بود و بمرتبه رسول خدا او را
دوست میداشت که از برای او تواضع مینمود و از جای
خویش برمیخواست و او را میبوسید و میبوئید و معلوم است
که محبت پیغمبر ص فاطمه ع را تنها از جهت این نبود که فاطمه دختر
او بود بلکه از جهت کثرت شرافت و محبوبیت او نزد حقتعالی
بود این محبت از محبتها جدا است حب محبوب خدا حب
خدا است و بارها رسول خدا فرموده بود که فاطمه پاره
تن منست اذیت او اذیت من رضای او رضای من غضب
او غضب من است و دیگر شرافت اولادهای او است
و حاصل نشد از برای احدی آنچه از برای آن جناب حاصل شد
از شرف اولاد چه آنکه حضرت حسن و حسین ع که دو اولاد
آن جناب بود امام و سید جوانان اهل بهشتند و محبت حضرت
رسول خدا ص بآنها بمرتبه بود که بر احدی مخفی نبود و
دیگر جناب عباس و محمد و زینب و ام کلثوم و غیر ایشان که
جلالت و مرتبه ایشان واضح از بیان است و از برای هر یک از
جناب امام حسن و امام حسین ع اولادهائی بود که به

نهایت شرف رسیده بودند اما از امام حسن ع پسر قاسم و
عبدالله و حسن مثنی و مثلث و عبدالله محض و نفس زکیه
و ابرهیم قتیل باخمری و علی الخیر و حسین بن علی شهید فخ و
ادریس بن عبدالله و اسماعیل بن ابرهیم بن الحسن المثنی ملقب
بطباطبا و سادات بطحائی و شجری و گلستانه و آل طاوس و
غیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین که احقر در کتاب منتهی
الامال فی ذکر مصائب النبی و الآل احوال ایشان را نگاشتم

و اما از جناب امام حسین علیه السلام پس نه نفر رسید

نه تن امامان بزرگوار اول ایشان حضرت سید الساجدین

و امام الزاهدین جناب علی بن الحسین ع زین العابدین و ابن
الخیرتین است که اشبه مردم بود در عبادت بجدش امیر المؤمنین
در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذاشت و پیوسته
قائم اللیل صائم النهار بود و مشغول بتلاوت قرآن
بود و رسول خدا آنجناب را سید العابدین نام برده و گاهی
که بنماز میایستاد رنگ مبارکش متغیر میگشت و حالش نزد
خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود و اعضای شریفش
از خوف خداوند میلرزید و نمازش نماز مودع بود و در شبها

انبان طعام بر دوش میکشید و کیسه های دنانیر و دراهم
با خود بر میداشت و بخانه های فقرا و ارامل و ایتام میبرد و
روی خود را می پوشانید که کسی آنحضرت را نشناسد
و بعد از وفاتش گاهیکه جسد مبارکش را از برای غسل
برهنه کردند و بر مغتسل نهادند بر پشت مبارکش
و ملتفت شدند از آن انبانها آثاری دیدند که مانند زانوی شتر
پینه بسته بود و در روایت است که آنحضرت کفالت میکرد
اهلبیت صد خانه را از فقرای مدینه روزی آنحضرت بجماعتی
گذشت که مشغول بغیبت آنحضرت بودند آنجناب ع در نزد
ایشان ایستاد و فرمود که اگر راست میگوئید در این عیبها که برای من
میشمرید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد
و مواضع سجده آنحضرت از کثرت نماز پینه بسته بود از این جهت
او را ذو الثفنات میگفتند و در هر سال چند مرتبه آن
پوستها و پینه ها ساقط میشد و آنها را جمع میفرمود تا گاهی
که از دنیا رحلت فرمود با آنجناب دفن کردند و سی و پنج سال
بعد از واقعه کربلا زندگانی فرمود و این قطعه از زمان
شدت استیلاء بنی امیه بود که اهلبیت رسالت را تمکن

از ارشاد و هدایت عباد نبوده لاجرم آن حضرت از معاشرت
مردم کناره کرده بود و بعبادات و دعوات و مناجات
پرداخته بود و چند سالی هم در بادیه اقامت کرد برای آنکه از
مردم کناره کرده باشد و بحال خود باشد و گاه گاهی بعراق رود
برای زیارت پدر و جدش بنحوی که کسی آگاه نباشد و در شرح
جمیع کتب زهد و عبادت که علمای اسلام نوشته‌اند نام
مبارکش مذکور است و یکی از عبادات موظفه آن مظلوم گریستن
بر پدر بزرگوارش بود که هیچ گاهی واقعه کربلا را فراموش نکرد
و در وقت افطار که آب و طعام برای آنحضرت حاضر میکردند
یاد تشنگی و گرسنگی پدر بزرگوارش میکرد و میگریست چندانکه
که اشکش جاری میگشت و هرگز کله گوسفند نخورد . بعد از
آنکه سر پدر بزرگوار خود را در مجلس یزید پلید دید باندازه گریست
که چشمان مبارکش خایف شدند و شرح آن مقام طولانیست
و جای ذکرش نیست آورده‌اند که در زمان خلافت عبد الملک مروان
سالی پسرش هشام بحج رفت در حال طواف چون بحجر الاسود
رسید خواست استلام کند از کثرت ازدحام نتوانست
و کرسی از او احتشام نهادند و در مسجد الحرام منبری نهاد

نصب کردند تا بمنبر قرار گرفت و اهل شام بر دور وی حلقه
کردند که در این هنگام حضرت سید الساجدین و ابن الخیرتین
امام زین العابدین ع پیدا شد در حالیکه ازار و ردائی در بر
داشت و صورتش چندان نیکو بود که احسن از تمام مردم آنجا
بود و بویش از همه پاکیزه تر و در جبهه اش آثار سجده بود شروع
بطواف فرمود و چون بحجر الاسود رسید مردم بملاحظه هیبت و
جلالت آن حضرت از دور حجر دور شدند تا آن حضرت استلام
فرمود هشام از ملاحظه این امر در غیظ و غضب شد مردی از
اهل شام چون این عظمت و جلالت از آن حضرت ملاحظه کرد
تعجب کرد از هشام پرسید که این مرد کیست که مردم با این نحو
ملاحظه عظمت او را مینمایند هشام احول برای آنکه
مردم شام آن جناب را نشناسند گفت او را نمیشناسم فرزدق
در آنجا حاضر بود فوراً گفت لکنی اعرفه اگر هشام او را نمی
شناسد من او را میشناسم آن شامی گفت کیست این یا ابافراس
پس فرزدق قصیده بتمامه بالبداهه در مدح آن حضرت گفت که ما
چند شعر از آن ذکر میکنیم قال هذا الذی تعرف البطحاء وطأته
والبیت یعرفه والحل والحرم ٭ هذا ابن خیر عباد الله کلهم

هذا التقی النقی الطاهر العلم — اذا رأته قریش قال قائلها
الی مکارم هذا ینتهی الکرم — ان عد اهل التقی کانوا أئمتهم
او قیل من خیر خلق الله قیل هم — هذا ابن فاطمة ان کنت جاهله
بجده انبیاء الله قد ختموا — ما قال لا قط الا فی تشهده
لولا التشهد کانت لاؤه نعم — یستدفع الضر والبلوی بحبهم
ویسترق به الاحسان والنعم — مقدم بعد ذکر الله ذکرهم
فی کل بر ومختوم به الکلم — ولیس قولک من هذا بضائره
العرب تعرف من انکرت والعجم — هشام در غضب شد جائزهٔ

فرزدق را قطع کرد وامر کرد تا او را در عسفان حبس کردند
این خبر چون بعلی بن الحسین ع رسید دوازده درهم برای
فرزدق فرستاد واز او معذرت خواست فرزدق رد کرد
قبول ننمود دیگر باره برای او فرستاد عبد الرحمن سجامی
گفته که زنی از اهل کوفه فرزدق را بعد از مرگ در خواب
دید از او پرسید که خدا با تو چه کرد گفت خداوند مرا آمرزید
بسبب آن قصیده که در مدح علی بن الحسین گفتم جامی گفته
که سزاوار است که خداوند تمام عالم را بیامرزد ببرکت این
قصیده وبالجمله ولادت آنجناب در ماه جمادی الاولی

سنه ۵۷ وشهادتش در هفتم ذی حجه یا بیست وهفتم محرم سنه ۹۵
واقع شد ذکر پسران حضرت امام محمد باقر علیه السلام

محمد بن علی باقر علیه السلام

باقر علوم الاولین والاخرین است که اعظم مردم بود در زهد
وعبادت وکثرت علم مادر آن حضرت فاطمه دختر امام حسن
بود که او را ام عبد الله وصدیقه میگفتند وزنی بمرتبه و
درجه او نرسید در آل حسن ع لهذا امام محمد باقر را ابن الخیرتین
وعلوی بین علویین میگفتند ورسول خدا امر بجابر بن عبد الله
فرموده بود که ای جابر امید است که تو در دنیا بمانی تا ملاقات
کنی فرزندی از من که از اولاد حسین خواهد بود که او را محمد نامند
یبقر علم الدین بقرا یعنی میشکافد علم دین را شکافتنی پس هرگاه
او را ملاقات کنی سلام مرا باو برسان وجابر زنده ماند تا
امام محمد باقر ع را درک کرد وسلام رسول خدا را باو رسانید
وآن جناب لقب باقر العلم را از رسول خدا یافت وبر هیچ متأمل
ومنصفی پوشیده نیست که آنچه از اخبار وآثار در علوم دین
وتفسیر قرآن وفنون آداب واحکام از آن حضرت روایت شده
زیاده از آن که در حوصله عقل بگنجد وبقیه صحابه ووجوه
تابعین ورؤسای فقهاء مسلمین بهره مند از علم آنجناب ع

قیاس مینمودند و بکثرت علم و فضل آن حضرت مثل میزدند شیخ مفید از عبد الله بن عطاء مکی روایت کرده که میگفت هرگز ندیدیم علما را نزد احدی احقر و اصغر چنانکه میدیدیم در نزد امام محمد باقر علیه السلم و هر آینه دیدم حکم بن عتیبه را با آن کثرت علم و جلالت شان که در نزد مردم داشت که چون در نزد آن جناب بود چنان مینمود که طفل دبستانی است که در نزد معلم خود نشسته و جابر بن یزید جعفی هرگاه از آن حضرت روایتی میکرد میگفت حدیث کرد مرا وصی اوصیا و وارث علوم انبیا محمد بن علی بن الحسین صلوات الله علیهم اجمعین شیخ کشی از محمد بن مسلم روایت کرده که میگفت در هر امر مشکلی که رو میکرد از حضرت امام محمد باقر ع سؤال میکردم تا آنکه سی هزار حدیث از آن حضرت سؤال کردم و از حضرت صادق ع شانزده هزار حدیث شعر

یا باقر العلم لاهل التقی — و خیر من لبی علی الاجبل

و دیگر پسر آن حضرت مبین المشکلات و الحقایق امام المغارب و المشارق ابو عبد الله جعفر الصادق علیه السلم

که نام آن حضرت نزد اهل اسلام بصادق است و بر شیعیان او و متبعان مذهب جعفری مکشوف است که فضایل و اخلاق و زهد و عبادت و علم و حکمت آن حضرت را هیچ بیان و زبانی نسنجد و در هیچ باب و کتابی نگنجد بلکه ملایک سموات از ادراک درجات او عاجز اند کربلا آنکه چهار هزار نفر از آن جناب روایت کرده اند و هر کدام باندازه قابلیت و استعداد خود از آن حضرت علم فرا گرفته اند که از جمله ایشان است ابان بن تغلب که سی هزار حدیث از آن حضرت اخذ کرده و محمد بن مسلم شانزده هزار و نحو ذلک و بطون کتب و اسفار دینیه از احادیث و علوم آن حضرت ملاآن و پر است هنوز عشری از اعشار علم و فضل آن حضرت نمایان نشده بلکه قطره ماند که از دریا برداشته شده ما لا عین رأت و لا اذن سمعت انس گفته که هیچ چشمی ندید و گوشی نشنید و در دل هیچ بشری خطور نکرد افضل از حضرت صادق ع از کثرت فضل و علم و عبادت و ورع انت یا جعفر فوق المدیح و المدح عناء انما الاشراف ارض و لهم انت سماء جاز حد المدح من قد ولدته الانبیاء و ولادت آن حضرت در هفدهم ربیع الاول سنه ۸۳ شهادتش در خلافت منصور دوانیقی در نیمه رجب سنه ۱۴۸

وهفتمین پسران حضرت امام علیم ابو الحسن موسی بن جعفر
الکاظم الحلیم صلوات الله علیه است که او را فقیه و صابر و
عالم و عبد صالح و کاظم گویند و آن حضرت اعبد اهل زمان
خویش بود و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار بود و حلیف سجده
طویله و دموع غزیره بود و علما در باب عبادت آن بزرگوار
نقل کرده اند که آن حضرت نوافل شبانه را بنماز صبح وصل میکرد
و چون از نماز صبح فارغ می شد تعقیب میخواند تا طلوع آفتاب
پس سر بسجده می نهاد و سر بلند نمیکرد تا نزدیک زوال میشد
آن وقت سر از سجده بر میداشت و بسیار این دعا را میخواند
اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت و العفو عند الحساب
و مکرر میگفت این کلمات را و نیز از جمله دعاهای آنجناب
بود عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک و چندان
از خوف خدا می گریست که محاسن شریفش از اشک چشمش تر
میشد و از همه مردم صله و احسانش بارحام و خویشانش بیشتر
بود و از فقراء مدینه تفقد میفرمود و شبها زنبیل بدوش
میکشید که در میان آن پول و آرد و خرما و غیره بود و برای
فقراء میبرد و ایشان نمیدانستند که از کجا است و کی میآورد

و

و ابو الفرج گفته که چون بآن حضرت خبر میرسید که مردی
پریشان و بدحال است برای او صره دیناری میداد و همیانهای
آنجناب ما بین سیصد دینار بود تا دویست دینار و صرههای
آنجناب در بسیاری مثل مال نبود و ولادتش در ابواء در هفتم
صفر ۱۲۸ و شهادتش در ایام هرون رشید در بیست و نهم رجب
۱۸۳ اتفاق افتاد و دیگر پسران حضرت قرة عین المؤمنین
و غیظ الملحدین فخر الاعاظم و مربی اولاد الاعاجم زبده اصفیا
و امام اتقیا و پناه غربا و شهید زهر جفا حضرت ابو الحسن
علی بن موسی الرضا علیه السلام است که پسندیده
خداوند و رسول و مرضی دوست و دشمن بود ابو الصلت
هروی گفته که ندیدم عالمتری از علی بن موسی الرضا و ندید
او را عالمی مگر آنکه شهادت داد بمثل آنچه من شهادت دادم
و بتحقیق که جمع کرد مامون در مجلسهای متعدده جماعتی از
علمای ادیان و فقها و متکلمین را تا با آن حضرت مناظره و تکلم کنند
و آن حضرت بر تمام ایشان غلبه کرد و همگی اقرار کردند بر فضیلت
او و قصور خودشان و حدیث کرد مرا محمد بن اسحق بن موسی
از پدرش که میگفت پدرم موسی بن جعفر علیه السلام با پسران خود می

فرمود که ای اولاد من برادر شما علی بن موسی عالم آل محمد است
از او سؤال کنید معالم دین خود را و حفظ کنید فرمایشات
او را بدرستی من شنیدم از پدرم جعفر بن محمد که مکرر می
فرمود که عالم آل محمد علیهم السلام در صلب تو است وای
کاش من درک میکردم او را همانا او هم نام امیر المؤمنین علی است
و ابراهیم بن العباس روایت کرده که هرگز ندیدم حضرت ابو الحسن
الرضا ع کسی را بکلام خویش جفا کند و ندیدم هرگز که کلام
کسی را قطع کند و رد نکرد حاجت احدی را که مقدور او بود
برآورد و هیچگاه در حضور کسی پا دراز نفرمود و در مجلس
در حضور مردم تکیه نمیفرمود و هیچ وقت ندیدم او را که بیکی از
غلامان خود بد بگوید و فحش دهد و هیچ گاه ندیدم که آب دهان
خود بزاد و را افکند و ندیدم که در خنده خود قهقهه کند بلکه خنده
او تبسم بود و چون خلوت میفرمود و خوان طعام نزد آن می
نهادند همه ممالیک خود را تمام سر سفره میطلبید حتی دربان و
میرآخور را و با ایشان طعام میل میفرمود و عادت آن جناب
آن بود که شبها کم میخوابید و بیشتر شب را بیدار بود و روزه
بسیار میگرفت و روزه سه روز از هر ماه که پنجشنبه

اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه میان ماه باشد
از او فوت نشد و میفرمود روزه این سه روز مقابل روزه
دهر است و آن حضرت کثیر المعروف بود و در پنهانی صدقه
بسیار میداد و بیشتر صدقات او در شبهای تار بود پس اگر کسی
ادعا کند که مثل آن حضرت را در فضل دیده است پس تصدیق
نکنید او را و از محمد بن عباد منقول است که حضرت امام
رضا علیه السلام منقول است که در تابستانها بر روی
حصیر مینشست و در زمستانها بر روی پلاس و جامههای
کهنه میپوشید و چون بمجلس مردم میآمد زینت میفرمود
و منقول است که روزی آن حضرت داخل حمام شد شخصی در حمام
بود که آن حضرت را نمیشناخت با آن حضرت خطاب کرد که بیا
مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمود و مشغول کیسه کشیدن
او شد بعد از زمانی مردم در آمدند و حضرت را شناختند
و مشغول معذرت شدند حضرت دلداری ایشان فرمود
و مشغول کیسه او بود تا کیسه او را تمام کشید و معمر بن خلاد
گفته که هرگاه آن حضرت طعام میل میفرمود کاسه بزرگی
نزدیک سفره خود میگذاشت و از هر طعامی که در سفره بود

از بهترین مواضع ان مقداری برمیداشت و دران کاسه میکذاشت پس امر میفرمود که انرا بمساکین بخش کنند و یاسر خادم ان حضرت گفته که انجناب هیچ یك از ما را امر نمی فرمود کاری مینمودیم تا انکه ما بطعام خوردن مشغول بودیم و یاسر خادم گفته که ان حضرت بما میفرمود که اگر من بالای سر شما بایستم و شما مشغول خوردن طعام باشید برای من برنخیزید و هم روایتست که مردی خدمت ان حضرت عرض کرد که هیچ کس در روی زمین نیست که اشرف باشد از شما بحسب پدران فرمود شرافت و حظ پدران بسبب تقوی و طاعت خدا بود مردی دیگر عرض کرد که بخدا بهترین مردم می باشی فرمود که قسم مخور ای مرد هر که تقوی و پرهیزکاری و طاعتش از من زیاد تر از من باشد از من بهتر است بخدا سوگند که این ایه شریفه منسوخ نشده وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بالجمله احادیث بسیار در باب عبادت و مکارم اخلاق ان حضرت وارد است وارد شده که بسیار اوقات بود که در شبانه روز هزار رکعت نماز میکذاشت و در هر سه روز یکختم قران تلاوت میکرد و میفرمود که اگر

بخواهم زود تر قران را ختم میکنم ولیکن من نمیکذرم بایه مکر انکه دران فکر میکنم و تامل مینمایم که در چه چیز نازل شده و در چه وقت وارد شده لهذا در هر سه روز ختم می کنم و کلمات بسیار در توحید و معارف و علوم و اشعار بسیار در حکم و مواعظ از انحضرت نقل شده که انشاد فرموده اند و بسیار این شعر را انجناب میخواند اذا کنت فی خیر فلا تغترر به ولکن قل اللهم سلم وتمم و بالجمله فضایل و مناقب حضرت علی بن موسی الرضا نه چندانست که در حیز بیان درآید و باکس احصاء ان تواند و فی الحقیقه فضایل انجناب را احصا نمودن اب دریا را بغربال پیمودن است ولقد اجاد ابونواس الشاعر فی جواب المامون حین جعل علی بن موسی الرضا علیه السلام ولی عهده والشعراء مدحوه و وصلهم المامون فقال لابی نواس قد علمت مکان علی بن موسی الرضا منی وما اکرمته به فلماذا اخرت مدحه وانت شاعر زمانك و فرید دهرك فانشا یقول قیل لی انت اوحد الناس طرا فی فنون من الکلام النبیه لك من جوهر الکلام بدیع یثمر الدر فی یدی مجتنیه فلماذا ترکت

مدح ابن معصوم والفضل لله الذی تجبر فیه قال المطیع
مدح امام کان جبرئیل خادما لابیه قسرت تسر الفصاحة
عنه ولهذا القریض لا تحتویه ولادتش در مدینه در پانزدهم
ذی قعده سنه ۱۹۵ وشهادتش در ایام سفر در خلافت مامون در
سنه ۲۲۰ واقع شد ودیگر پسر حضرت امام غربا و نور دل رضا حضرت
ابو جعفر محمد بن علی الجواد صلوات الله
علیه است اکثر القاب شریفش تقی است و در وقت وفات
حضرت رضا ع بر سن نه سالگی بود یا هفت سالگی لاجرم
بعضی از مردم از جهت صغر سن آنجناب در امامتش تاملی داشتند
تا آنکه علما و افاضل و اشراف و اماثل شیعه از اطراف عالم متوجه
حج گردیدند و بعد از فراغ از مناسک حج بخدمت آنجناب ع
رسیدند و فوز مشاهده معجزات و کرامات و علوم و کمالات
اقرار بامامت آن منبع سعادات نمودند و زنگ شک و شبهه از
آینه خاطرهای خود زدودند و بروایت شیخ کلینی سی هزار مسئله
از غوامض مسائل از آن معدن علوم و فضایل سوال کردند
و از همه جواب شافی شنیدند و چون مامون را بعد از شهادت
حضرت رضا ع مردم او را هدف طعن و ملامت ساخته بودند
میخواست که بظاهر خود را از آن جرم و خطا بیرون آورد چون

از سفر خراسان ببغداد آمد حضرت جواد را از مدینه
ببغداد طلبید چون آنجناب ببغداد وارد شد مامون پیش
از آنکه آن حضرت را ملاقات کند روزی بشکار رفت در بین
راه حضرت جواد را ملاقات کرد پس بصحرا شد و باز او ماهی
کوچکی از هوا صید کرد و آن ماهی را در میان مشت خود پنهان کرده
و بآن حضرت گفت این چیست فرمود حقتعالی در دریاهای خود خلق کرده
که ابر از آن دریاها بلند می شود و ماهیان ریزه با آن ابر بالا می
روند و بازهای سلاطین آنها را شکار میکنند و پادشاهان
آنها را در کف میگیرند و سلاله نبوت را با آنها امتحان مینمایند
مامون گفت حقا که توئی فرزند امام رضا ع و از این خانواده این
عجایب و اسرار بعید نباشد پس آن حضرت را طلبید و اعزاز و
اکرام بسیار نمود و اراده کرد که ام الفضل دختر خود را بآن
حضرت تزویج نماید بنی عباس بفغان آمدند و باینمطلب رضا ندادند
مامون رای ایشان را نپسندید گفتند این کودکی است خورد
سال و هنوز اکتساب علم و کمال ننموده است اگر صبر کنی که
او کامل شود و بعد از آن ام الفضل را با او تزویج نمائی انسب
خواهد بود مامون گفت علم ایشان لدنی است و موقوف

بکسب و تحصیل نیست و اگر خواهید علمای زمان را جمع
نمائید و او را امتحان نمائید ایشان مجلسی عظیم فراهم کردند
و یحیی بن اکثم قاضی بغداد را که اعلم علمای ایشان بود با
سایر علما و اشراف جمع نمودند پس مأمون امر کرد که صدر آن مجلس
را برای آنحضرت مهیا کردند و دو متکا برای او نهادند پس حضرت
تشریف آورد و در صدر مجلس نشست و یحیی مقابل آنجناب نشست
و مأمون نیز در پهلوی آن حضرت نشست پس یحیی رو کرد
بمأمون و گفت اذن میدهید که از ابوجعفر مسئله بپرسم مأمون
گفت از خود او اذن بگیر یحیی اذن طلبید حضرت او را اذن سؤال
داد یحیی پرسید چه میفرمائید در حق کسیکه محرم بود و قتل
صید کرد حضرت فرمود اینمسئله شقوق بسیار دارد در حل بود
یا در حرم عالم بود یا جاهل عمداً کشت یا خطاً آزاد بود یا بنده
صغیر بود یا کبیر ابتداء صید او بوده یا باز هم صید کرده بود
آن صید از پرندگان بود یا از غیر آن از صغار صید بود یا کبار از این
محرم اصرار داشت بر آنکار یا پشیمان شد در شب صید کرد یا در
روز در احرام عمره بود یا در احرام حج یحیی از شنیدن اینمسائل
در تحیر ماند و هوش از سرش بدر رفت و عجز از صورتش ظاهر شد و زبانش

در تلجلج افتاد این وقت بر حضار مجلس امر واضح شد مأمون
گفت الآن دانستید آنچه را که منکر بودید پس دختر خود را
تزویج کرد بآن حضرت آنجناب خطبه تزویج را خواندند دختر
مأمون را بپانصد درهم تزویج فرمود پس مأمون امر کرد غالیه
آوردند و ریشهای خواص را بغالیه خوشبو کردند و طعام
حاضر کردند و مردم غذا خوردند آن وقت مأمون هر کس را
باندازه خود جایزه داد و از حضرت جواب مسائل را طلبیدند
حضرت حکم هر مسئله را بیان فرمود صدای احسنت
مأمون بلند شد آن وقت از آنجناب خواستند که مسئله از
یحیی بپرسد حضرت مسئله پرسید یحیی جواب نتوانست و
بالجمله ولادت آن حضرت در مدینه در نیمه رمضان یا در
دهم رجب سنه ۱۹۵ و شهادتش در آخر ذی قعده سنه ۲۲۰ بزهر معتصم
واقع شد و در وقت وفات بیست و پنج سال و چند ماهی
از سن شریفش گذشته بود و قبر شریفش در کاظمین است
پشت سر جدش موسی بن جعفر ع واقع است و دیگر
پسران آن حضرت جناب ابوالحسن الثالث امام علی نقی
علیه السلام است که ملقب بهادی است متوکل ملعون آنحضرت را

... در سامره اقامت فرمود
تا دار البقا رحلت فرمود و چون آنجناب و فرزندش امام حسن
در سامره سکنی فرمودند در محله که عسکر نام داشت از این جهت
آن دو بزرگوار را عسکریین میگفتند اذیت و آزاری که از متوکل
بحضرت امام علی نقی رسید چه بخود آنحضرت چه بشیعیان و دوستان
او و چه بعلویین و اولاد فاطمه ع و چه بقبر امام حسین ع و زوار
آنحضرت که باز گشت تمام بآن حضرت است زیاده از آنست
که ذکر شود چه آنکه متوکل اکفر بنی عباس بود و مردی خبیث السیرة
والسریرة و پست فطرت و سخت ناجیب بود و با آل ابوطالب
دشمنی شدید داشت و بظن و تهمت ایشان را اخذ میکرد و
پیوسته در صدد اذیت و ایذاء ایشان بود و اصرار او در
باب محو آثار قبر شریف امام حسین ع و اذیت و آزار زوار آن
قبر اظهر من الشمس و ابین من الامس است در اخبار الدول قرمانی
است که در سنه ۲۳۷ متوکل امر کرد قبر امام حسین ع را هدم کنند
و خانهای اطراف قبر را نیز خراب کنند و زراعت در آنجا
نمایند و منع کرد مردم را از زیارت آنحضرت و زمین کربلا را
شخم و شیار کرد مسلمانان خیلی متألم شدند از این جهت

اهل بغداد بر دیوارها فحش و شتم بوی می نوشتند و شعرا
نیز او را هجو کردند از جمله در هجو او گفتند تالله ان کانت
امیة قد اتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد اتاه بنو
ابیه بمثلها هذا لعمرک قبره مهدوما اسفوا علی ان
لا یکونوا شارکوا فی قتله فتتبعوه رمیما واهل رجال
در حال ابن السکیت شیعی مؤدب اولاد متوکل نوشته اند
که روزی متوکل از او پرسید که دو پسر من معتز و مؤید بهترند
نزد تو یا حسن و حسین ابن السکیت شروع کرد بنقل فضائل
حسنین ع و گفت قنبر خادم علی بهتر است از تو و دو پسران تو
متوکل گفت تا زبانش را از قفایش بیرون کشیدند و جسارت
کردن و ناسزا گفتن متوکل با میر المؤمنین ع و تنقیص کردن
او آنحضرت را باعث آن شد که پسرش منتصر با تامر کرد تا
او را بکشتند و ابو الفرج اصفهانی روایت
کرده که متوکل عمر بن فرج رخجی را والی مکه و مدینه کرده
بود و عمر مردم را منع کرد از احسان بآل ابوطالب و سخت
در عقب این کار شد بحدی که مردم از ترس جان دست از
رعایت علویین بر داشتند و چندان کار بر اولاد امیر المؤمنین

تنگ شد که زنان علویات تمام لباسهای ایشان کهنه
و پاره بود و یک لباس درست نداشتند که نماز دران بخوانند
مگر یک پیراهن درست برای ایشان باقی بود که هر یک
خواستند یکی آن پیراهن را بنوبت می پوشیدند و نماز
می خواندند پس از نماز از تن بیرون میکردند و دیگری
پوشید و خود برهنه بچرخ ریسی نشستی و پیوسته
باین عسرت گذرانیدند تا متوکل هلاک شد و مسعودی
روایت کرده که در باب امام علی نقی ع نزد متوکل سعایت
کردند و گفتند که در منزل آنجناب اسلحه بسیار و کاغذها
زیاد که شیعیان او از اهل قم برای او فرستاده اند و عزم
دارد که بر تو خروج کند متوکل جماعتی از ترکان را بخانه آن
حضرت فرستاد ایشان در شب بخانه آن حضرت ع هجوم
آوردند و بخانه ریختند و هرچه تفتیش کردند چیزی نیافتند
و دیدند آن حضرت در حجره ایست در را بروی خود بسته و
جامهٔ از پشم پوشیده و بر روی زمین روی ریگ نشسته
و توجهش با خداست و مشغول خواندن آیات قران است پس آن
جناب ع را با آن حال نزد متوکل بردند و نزد متوکل حاضر

کردند

کردند و گفتند در خانه او ریختیم و چیزی نیافتیم و دیدیم
آن جناب را نشسته بود رو بقبله و قران تلاوت میکرد
متوکل در آنحال در مجلس شرب بود پس آن امام معصوم
را دران مجلس مشئوم وارد کردند متوکل جام شراب در
دستش بود از برای آنحضرت تعظیم کرد و در پهلوی خود
نشانید و جام شراب را بآن جناب تعارف کرد آنجناب
فرمود والله شراب داخل گوشت و خون من نشده هرگز مرا
معفو دار پس او را معفو داشت آنگاه گفت برای من شعر
بخوان حضرت فرمود انی قلیل الروایة للشعر گفت از این امر
چاره نیست پس حضرت انشاد فرمود این اشعار را که مشتمل
است بر بی وفائی دنیا و مرگ سلاطین و ذلت و خواری
ایشان پس از مرگ باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب
الرجال فلم تنفعهم القلل واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم
واسکنوا حفرا یا بئس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد دفنهم
این الاساور والتیجان والحلل این الوجوه التی کانت منعمة
من دونها تضرب الاستار والکلل فافصح القبر عنهم حین
سائلهم تلک الوجوه علیها الدود تنتقل قد طال ما

اکلوا

یا اکلو ادفعا ... شربوا ... بطول الاکل و اکلوا
متوکل از شنیدن این شعار بسیار گریه کرد از اشک چشمش
ریشش تر شد ... کنز الفواید
متوکل جام شراب را بر زمین زد و عیش منغص شد و از ملاحظه
همین قدر معلوم می شود که چه اندازه سخت میگذشت بامام علیه
السلام در ایام متوکل **و بالجمله** ولادت آنحضرت ع در نیمه
ذی حجه سنه ۲۱۲ و شهادتش در اواسط عشر سیم جمادی
الاخره یا در سیم رجب سنه ۲۵۴ در ایام معتز بالله واقع شد سلام الله
علیه و دیگر پسر آنحضرت جناب ابو محمد **امام حسن**
عسکری علیه السلام است که در آنجناب جمیع خصال
بود خصال فضل و ریاست و علم و زهد و کمال عقل و
عصمت و شجاعت و کرم و کثرت اعمال مقربه الی الله تعالی و ولادت
باسعادتش در مدینه در ربیع الاول سنه ۲۳۲ واقع شد در
ایام معتمد در عشر اول ربیع الاول سنه ۲۶۰ وفات نمودند و روز
آنجناب در سر من رای ضجه و لجه گردید و از هر طبقه
و تمام بنی هاشم و ... علما و قضاة و مستوفیان و جمیع جنود و
تمام مردمان بجنازه آنجناب حاضر شدند و سر من رای بد

شبیه شده بود بروز قیامت پس آن جناب را در پشت سر
پدر بزرگوارش دفن کردند در همان خانه که حضرت ... دفن
پسر آنحضرت **حجه بن الحسن** امام زمان مهدی الهادی
صاحب الزمان ع است که در شب نیمه شعبان سنه ۲۵۵
ولادت با سعادتش واقع شد پنج سال از سن مقدسش
گذشته بود که امامت بآن حضرت منتقل شد بعد از وفات
پدر بزرگوارش و این بزرگوار همان مهدی موعود است که رسول
خدا و پدران بزرگوار او همگی خبر دادند و اخبار فرموده اند که
او صاحب سیف است و دولت آل محمد در زمان ظهور او
مستقر میشود و از برای او دو غیبت خواهد بود یکی صغری و
یکی کبری و دنیا منقضی نخواهد شد مگر آنکه آن حضرت ظهور
فرماید و دنیا را پر از عدل و داد فرماید پس از آنکه از ظلم و
جور پر شده باشد و از برای ظهور آن حضرت علامات فرموده
اند و افضل اعمال امت را انتظار فرج فرموده اند و غیبت
صغری از زمان ولادت آن حضرت بود تا سال سیصد و
بیست و نه که شیخ اجل علی بن محمد سمری نائب چهارم آن حضرت
وفات کرد و بعد از فوت سمری ابتدای غیبت کبری شد

وتا این زمان هزار سال و کسری است که آن حضرت از انظار
مردم محجوب و پنهان است و شیعیان او شب و روز منتظران
نور عالمتاب می باشند امید است که شب طولانی هجران بآخر
رسیده باشد و طلوع فجر که فرج مادران است نزدیک باشد
فقد طال الانتظار و شمت بنا الفجار **خاتمه** چون در
فصل سابق که ذکر نسب امیر المؤمنین ع بود مختصری از حال
اولاد امجاد آن حضرت از ائمه طاهرین علیهم السلام نگاشته شد بخاطر
رسید که حقوق سید بطحا و شیخ قریش جناب ابو طالب ع را که
ابو الائمه و اصل این شجره طیبه است فراموش نکنم چه خدمات
او بر اسلام و نصرت او از رسول خدا ص باندازه ایست که شکرش
لازم است و این احقر هم خود را در تالیف این رساله از حبا
ایشان می خواهم و رجاء واثق که نظر مرحمتی بر این مهجور شکسته
فرمایند و گرفتاریهای مرا رفع فرمایند فانهم جواد کریم بدانکه ابو طالب
با عبد الله پدر پیغمبر ص و با زبیر از یک مادر بودند که فاطمه بنت
عمرو بن عائذ مخزومیه باشد و چون رسول خدا ص بسن هشت
سالگی رسید جناب عبد المطلب برحمت خدا پیوست و قبل
از آنکه وفات نماید محمد ص را بابو طالب ع سپرد و او را در باب

رعایت و حفظ آن حضرت سفارش بسیار فرمود ابو طالب
تا زنده بود در حفظ و نصرت رسول خدا ص لسانا و یدا ابدا
کوتاهی نکرد و از جهت آنکه متمکن باشد از حفظ پیغمبر ص
ایمان خود را ظاهر نفرموده مگر در وقت وفات که بجناب
جمّل و بلسان حبشه اسلام خود را ظاهر فرموده لهذا در
حق او روایت شده که مثل ابو طالب مثل اصحاب کهف بود
که ایمان خود را پنهان نمودند و اظهار شرک نمودند لاجرم حق
تعالی اجر ایشان را دو مرتبه داد و در روایت کافی است که
ابو طالب مستودع وصایای انبیا و امین بر آنها بود و آنها را به
رسول خدا ص رد کرد و بدانکه ابو طالب ع بعلاوه آنکه نصرت
از آن حضرت میکرد تحریص میکرد دیگران را بر نصرت آنحضرت
با علی فرمود که ای پسرک من ملازمت کن پسر عم خود را
تا سالم بمانی از هر بأسی در عاجل و آجل و گفت ان الوثیقة فی
لزوم محمد ص فاشدد بصحبته علی یدیکا و وقتی بر رسول
خدا ص گذشت در حالیکه مشغول نماز بود و علی ع در پهلو
او بنماز ایستاده و اقتدا بآن حضرت نموده بود ابو طالب ع
با جعفر گفت که ای پسر من تو نیز بال دیگر پسر عم خود را

محبسان یعنی در پهلوی او نماز بایست جعفر در راست پیغمبر
نماز ایستاد در سوی خدا ص چون چنین دید خود را از بین
ایشان خلوت کشید که از علی و جعفر صعب جماعتی بسته
شد ابوطالب بسیار مسرور شد بحدی که آثار سرور در
صورت مبارکش ظاهر شد و فرمود اِنَّ عَلِیّاً وَ جَعْفَرَ
ثِقَتی عِندَ مُلِمِّ الزَّمانِ وَ النُّوَبِ لا تَخْذُلا وَ انْصُرا ابْنَ عَمِّکُما
اَخی لِاُمّی مِن بَیْنِهِم وَ اَبی وَ اللّٰهِ لا اَخْذُلُ النَّبِیَّ وَ لا یَخْذُلُهُ
مِن بَنِیَّ ذُو حَسَبٍ و در روایتی است که چون رسول
خدا ص نماز خود را گذاشت جعفر فرمود ای جعفر وصل
کردی جناح پسر عم خود را بدرستیکه خدا عوض می
دهد ترا بدو بال که پرواز خواهی کرد با آن
در بهشت و چون امر پیغمبر ص ظاهر شد و مسلمانان زیاد
شدند کفار قریش سختی با هم قرار دادند که در هر
قبیله که مسلمانی باشد قوم و خویشان او از همان قبیله
او را بگیرند در بند کنند و تعذیب ایشان نمایند و تخویف
کنند تا کسی مسلمان نشود آیه شریفه نازل شد اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ
اللّٰهِ واسِعَةً جماعتی از مسلمانان بحبشه هجرت کردند بهم

همراهی جعفر بن ابی طالب ع و چون بحبشه رسیدند نجاشی
پادشاه حبشه ایشان را اکرام کرد و منزلت رفیع داد و
قریش عمرو عاص و عمارة بن الولید را با هدایا و تحف برای
نجاشی فرستادند و استدعا کردند که نجاشی مسلمانان را
باز پس کند و ایشان را بکفار قریش واگذارد نجاشی اعتنائی
بهدایای ایشان ننمود و بر اکرام جعفر و اصحاب افزود و ا
حسان بسیار بایشان نمود چون این خبر بابوطالب ع رسید
بنجاشی شعرها مدح گفت بقصیده اَلا لَیْتَ شِعْری کَیْفَ فِی
النّاسِ جَعْفَرٌ وَ عَمْرٌو وَ اَعْداءُ النَّبِیِّ الْاَقارِبُ چون مدح او
بنجاشی رسید زیاد مسرور شد و بر اکرام ایشان افزود و چون خبر
بابوطالب ع رسید طمع در اسلام نجاشی بست و اشعاری
برای او فرستاد و او را تحریص بر اسلام و متابعت پیغمبر کرد و
فرمود تَعَلَّمْ خِیارَ النّاسِ اَنَّ مُحَمَّداً وَزیرٌ لِموسی وَ الْمَسیحِ بْنِ
مَرْیَمَ اَتی بِالْهُدی مِثْلَ الَّذی اَتَیا بِهِ فَکُلٌّ بِاَمْرِ اللّٰهِ یَهْدی وَ
یَعْصِمُ وَ اِنَّکُمْ تَتْلُونَهُ فی کِتابِکُمْ بِصِدْقِ حَدیثٍ لا حَدیثِ
التَّرَجُّمِ الخ و شیعه و سنی روایت کرده اند که ابوطالب در
هر صبح و شام تفقد از پیغمبر ص مینمود و سو [illegible]

او را از دشمنان حمایت میکرد و براو از کفار قریش میترسید
پس یکروز آن سرور را ندید و چون شب داخل شد او را ندید
چون صبح شد در جستجوی آن حضرت شد آن سرور را نیافت
پس پسران و غلامان خود را جمع کرد و گفت بدانید که
محمد ص مفقود شده و من گمان میکنم که قریش در باب او مکری
کرده اند و من اطراف را جستجو کرده ام مگر یکطرف دیگر
را که باقی مانده است پس بیست نفر از غلامان خود را انتخاب
کرد و گفت بروید کاردها مهیا نمائید و هر یک از شماها برود
نزدیکی از سادات قریش بنشیند پس من بان طرفی که جستجو
نکرده ام بطلب محمد ص میروم اگر او را یافتم و آوردم امری
از شما سر نزند و اگر آمدم و محمد ص با من نبود هر کدام کارد
خود را بزند بکسیکه پهلوی او است از سادات قریش و
کاردهای خود را خوب تیز کنید که کارگر شود پس ابوطالب
بجستجوی پیغمبر ص شد آن حضرت را در اسفل مکه یافت که
در پهلوی سنگی مشغول نماز بود خود را بروی آن سرور
افکند و آن حضرت را بوسید و دستش را گرفت و گفت ای
فرزند برادر نزدیک بود که قوم ترا بکشند و کشته شوند پس

آن سرور را بمسجد آورد و قریش هم تماماً نزدیک کعبه نشسته
بودند ابوطالب ع با حال غضب آمد و غلامان را گفت
که ظاهر کنید آنچه در زیر لباس دارید غلامان کاردها را
بیرون کردند قریش گفتند اینها چیست جناب ابوطالب ع
فرمود دو روز بود که محمد ص را ندیده بودم ترسیدم که شما او را
هلاک کرده باشید پس اینها را امر کردم که در نزد شماها به
نشینند و هر گاه من محمد ص را پیدا نکرده ام هر یک یکی از شماها
را کارد بزنند و اذن نگیرند گفتند آیا چنین میکردی
گفت بلی بپروردگار کعبه دین پیغمبر ص را برداشت و برفت و گفت

اِذهب بُنَیَّ فما علیک غضاضة اذهب وقرّ بذاک منک عیونا
واللهِ لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اُوسَّد فی التراب دفینا
ودعوتنی وعلمتُ انّک ناصحی ولقد صدقتَ وکنتَ قبلُ امینا
وذکرتَ دیناً لا محالة انّه من خیر ادیان البریة دینا

و هم نقل است که وقتی رسول خدا ص در نماز بود کفار مکه
سرگین بر جامه آن حضرت ریختند آن جناب ع نزد ابوطالب ع
رفت و فرمود حسب و نسب من چه گونه است نزد شما عرض کرد
مگر چه شده است آنحضرت قصه را نقل کرد ابوطالب ع

در غضب شد و شمشیر خود را برداشت. و حمزه را گفت
که مشرکین برآید و همراه من بیا پس با شمشیر کشیده متوجه
مسجد الحرام شد و کفار را فرمود که هر کس از جای خود برخیزد
گردن او را بزنم پس با حمزه گفت که این مشرکین را بر ریش و سبیل
این نجاستهایی که کرده بان حضرت و گفت حسب و نسب
تو در میان ما چنین است و اشعار ابو طالب در مدح پیغمبر و
در تحریص مردم بدین او و یاری کردن او بسیار است و از جمله
اشعار او است یرجون ان نسخی بقتل محمد و لم تختضب
سمر العوالی من الدم کذبتم و بیت الله حتی تفلقوا
جماجم تلقی بالحطیم و زمزم و از جمله اشعار او است در
قصیده دیگر الم تعلموا انا وجدنا محمدا رسولا
کموسی خط فی اول الکتب فلسنا و بیت الله نسلم احمدا
لعزاء من عض الزمان و لا کرب و هم از اشعار او است
فلا تسفهوا احلامکم فی محمد و لا تتبعوا امر الغواة الاشائم
تمنیتم ان تقتلوه و انما امانیکم هذی کاحلام نائم
و انکم و الله لا تقتلونه و لما تروا قطف اللحی و الجماجم
و هم از اشعار او است که بجهت آنکه کفار قریش عثمان بن مظعون

عذاب میکردند فرموده امن تذکر اقوام ذوی سفه
یغشون بالظلم من یدعو الی الدین الا ترون اذل الله جمعکم
انا غضبنا لعثمان بن مظعون و دیگر خبر است که
ابو جهل برسول خدا صلعم گذشت در حالیکه آن حضرت در
سجده بود ابو جهل سنگی برداشت و خواست بر سر حضرت
بکوبد که آن سنگ بر دستش چسبید و نتوانست ابو جهل
بمقصد نائل شود ابو طالب قصیده در این باب گفت افیقوا
بنی عمنا و انتهوا عن الغی من بعض ذا المنطق و اعجب من
ذاک فی امرکم عجائب فی الحجر الملصق بکف الذی قام
من خبثه الی الصابر الصادق المتقی فاثبته الله فی کفه
علی رغمه الخائن الاحمق سید اجل سید غفار ابو الحسن و
اسطه نقل کرده که من این قصیده را میخواندم و برای مردم
روایت میکردم تا آنکه شبی دیدم رسول خدا را که بر
کرسی نشسته و در پهلوی او پیرمردی نشسته که چندان
با بهاء و نورانی بود که دل آدمی را میبرد پس من نزدیک شدم
و سلام بر پیغمبر کردم جواب سلام مرا فرمود پس مرا اشاره
کرد که بر عمم سلام کن گفتم کدام عموهای شما است فرمود

ابوطالب است پس من نزدیک رفتم و سلام کردم و گفتم من قصیده
شما را برای مردم روایت میکنم و میخواهم شما از من گوش
نمائید فرمود بخوان پس من خواندم تا رسیدم بکفا الذی
قام من خبثه الی الصابن الصادق و التقی فرموده من گفته ام
الی الصادق المتقی با راء و با نون نگفته ام پس بیدار شدم و
بالجمله قصاید ابوطالب و اشعار او بسیار است و حضرت
امیر المؤمنین ع دوست میداشت که اشعار ابوطالب ع را
مردم روایت کنند و تدوین نمایند و میفرمود آنها را یاد بگیرید
و تعلیم اولادهای خود نمائید پس همانا ابوطالب ع بر دین
خدای بوده است و در اشعار ابوطالب علم بسیار است و از
امیر ابوالفوارس شاعر نقل است که در مجلس وزیر یحیی بن هبیره
بودم با جماعتی از اماثل و اهل علم که از جمله آنها ابن خشاب
لغوی و ابوالفرج بن الجوزی بود ذکر اشعار ابوطالب ع در
بین آمد وزیر گفت چه نیکو بود اشعار ابوطالب اگر از روی ایمان
بود یعنی چون ابوطالب مسلمان نبوده خوبی اشعار او چه فایده
دارد من با خود گفتم خوب است جواب وزیر را قربة الی الله بدهم من
گفتم یا مولانا از کجا معلوم گشته که ابوطالب ایمان نداشته

گفت اگر ایمان داشت چرا اظهار نکرد گفتم اگر اظهار میکرد
پیغمبر ص بی ناصر میماند پس وزیر ساکت شد و جوابی
نگفت الآن مواجب مرا قطع کرد منهم مدائحی که برای او
گفته بودم مسوده های آنرا پیدا کردم و بآب شستم
و محو کردم تمام شد این رساله مبارکه در روز دوازدهم
ربیع الاول سنه ۱۳۳۲ که موافق بعضی اقوال روز ولادت
با سعادت حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و
آله بوده و شروع آن روز شریف الغدیر سنه
[illegible] معظمه و در قم بوده کتبه
بیمناه الوازرة عباس القمی
عفی عنه والحمد لله

اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
یا رب فاحشرنی فی الآخرة مع النبی ص و العترة الطاهرة

بحمد الله و المنة [illegible]
موفق شدم این نسخهٔ شریفه را بطبع رسانم
[illegible]
[illegible] ۱۳۳۲

بسم الله الرحمن الرحيم

يقول المتمسك باذيال اهل العلم والمجد عباس القمي اثابه الله اروى عن الشيخ الجليل ثقة الاسلام الحاج ميرزا حسين النوري عن الشيخ الاجل الاعلم والطود الباذخ الاشم الحاج الشيخ مرتضى الانصاري عن الشيخ الفقيه الحاج المولى احمد النراقي عن السيد الاجل الاعلم السيد المهدي الطباطبائي الملقب ببحر العلوم عن الاستاد الاكبر الآغا محمد باقر البهبهاني عن ابيه محمد اكمل عن العلامة المجلسي عن ابيه محمد تقي المجلسي عن الشيخ بهاء الملة والدين محمد العاملي عن والده الفقيه النبيه الحسين بن عبد الصمد الحارثي عن الشيخ زين الملة والدين الشهير بالشهيد الثاني عن الشيخ نور الدين علي بن عبد العالي الميسي عن محمد المؤذن الجزيني عن علي عن والده الشهيد محمد بن مكي عن فخر الدين عن والده العلامة عن والده الشيخ يوسف عن السيد فخار بن معد عن شاذان بن جبرئيل عن ابي القاسم الطبري عن ابي الحسن بن محمد عن والده محمد بن الحسن الطوسي عن الشيخ المفيد عن الشيخ الصدوق رئيس المحدثين محمد بن علي بن بابويه القمي رضي الله عنه عن

القطان عن عبد الرحمن بن محمد الحسني عن محمد بن ابرهيم الفزاري عن عبد الله بن محمد الاهوازي عن علي بن عمرو بن الحسن بن محمد بن جمهور عن علي بن بلال عن علي بن موسى الرضا عن موسى بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علي عن علي بن الحسين عن الحسين بن علي عن علي بن ابيطالب عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عن ميكائيل عن اسرافيل عن اللوح عن القلم قال يقول الله عز وجل

ولاية علي بن ابيطالب حصني
فمن دخل حصني امن من
عذابي

تمام شد کتاب فصول العلیه در مناقب و فضایل و خصایص حضرت امام بحق ناطق مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه در دار الخلافه طهران تحت نظر طبع و اهتمام جناب شریعت مآب عمدة التجار آقا میرزا احمد تاجر کتابفروش طهرانی در مطبعه جناب آقا سید مرتضی و آقا میرزا علی اصغر و آقا مهدی خداداد
طبع گردید ۱۳۳۲

بسمه تعالی

این کتاب در قم مدرسه شریفه رضویه خدمت جناب آقای آقا سید محمد نفروش رسید

دو ... کاشته میشود و در بی فسادی برمیخیزد ◦ در ذلت کاشته
میگردد و در جلال برمیخیزد در ضعف کاشته میشود و در قوّت
برمیخیزد ◦ جسم نفسانی کاشته میشود جسم روحانی برمیخیزد اگر جسم
نفسانی هست هر آینه روحانی نیز هست ◦ و همچنین نیز مکتوب
است که انسان اوّل یعنی آدم نفس زنده گشت امّا آدم آخر روح
حیات بخش شد ◦ لیکن روحانی مقدّم نبود بلکه نفسانی و بعد از
آن روحانی ◦ انسان اوّل از زمین است خاکی انسان دوّم خداوند
است از آسمان ◦ چنانکه خاکیست خاکیان نیز چنان هستند
و چنانکه سماویست سماویان هم چنان میباشند ◦ و آنچنانکه صورت

ـت ما ما را تنها کند نگاه و دفاه زیکدیگر متفرق

ادم اگر مشوش شد نبهم مال کل

ترا چنانکه یک رخش ای گل نو قدم